

بن‌مایه‌های بیداری اسلامی با مطالعه‌ی موردی بحرین

عادل جهانخواه^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۰۹/۰۲

ذوالفقار دیده‌ورا^۲

تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۹۲/۱۲/۱۵

صفحات مقاله: ۶۷ - ۱۰۵

چکیده:

آنچه به‌عنوان بیداری اسلامی یا بهار عربی وارد ادبیات مربوط به سیاست و حکومت در خاورمیانه شده و موجبات سرنگونی حکومت‌های اقتدارگرا و متحد غرب در تونس، مصر و لیبی را فراهم نموده است و پایه‌های رژیم‌های دیکتاتوری عربی را در سراسر جهان عرب سست کرده است، کم و بیش دارای نقاط اشتراکی هستند که ناشی از هویت اسلامی و عربی این کشورهاست، ولی عوامل متعدد داخلی و منافع بعضاً متفاوت کشورهای منطقه و بازیگران بین‌المللی، شدت و ضعف و نوع این تحولات را در هر کشور دستخوش تغییراتی متفاوت با سایر کشورها کرده است. در این نوشتار، تلاش می‌گردد تا چگونگی شرایط بحرین نیز بررسی شود. بنابراین، سؤال این مقاله عبارت است از این‌که «شرایط بحرین با توجه به دلایل بیداری اسلامی و سقوط حکام دیکتاتور در کشورهای عربی و در مقایسه با سایر کشورهای عرب در چه موقعیتی قرار دارد؟ این سؤال مهم که آیا بیداری اسلامی در بحرین به سقوط می‌انجامد یا خیر؟» بر این اساس، فرضیه‌ی این مقاله عبارت است از این‌که «در میان اعتراضات اکثریت شیعه‌ی بحرین به رژیم آل‌خلیفه در پی حوادث بیداری اسلامی، به دلیل بافت مذهبی متفاوت و متکثر و منافع کشوری چون آمریکا و عربستان شرایط متفاوتی را تجربه می‌کند. علی‌رغم سرکوب گسترده در بحرین، به‌نظر می‌رسد که حکومت آل‌خلیفه بازساز مشروعیت و وجهه‌ی از دست رفته، خود را در میان اکثریت معترض ملت بحرین مجدداً احیا کند. روش تحقیق در این پژوهش به‌صورت توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

* * * * *

۱ - کارشناسی ارشد دانشکده روابط بین‌الملل.

۲ - کارشناسی ارشد دانشکده روابط بین‌الملل.

واژگان کلیدی

بیداری اسلامی^۱، دومینوی سقوط^۲، سازه‌انگاری^۳، خاورمیانه‌ی عربی^۴، بحرین.

مقدمه

در خصوص بیداری اسلامی، به‌ویژه علت و چرایی آن و مهم‌تر از آن منشأ این واقعه، روایت‌های مختلف و بعضاً متفاوتی وجود دارد. این‌که این جریانات در کشورهای عربی چه دلایلی دارند و از چه منبعی الهام می‌گیرند، در عین قرابت موضوعی از یکدیگر جدا هستند و همین‌طور دلایلی که موجب بیداری اسلامی در کشورهای عربی شده است و دلایلی که منجر به سوق دادن این بیداری اسلامی به سقوط دیکتاتورهای عربی شده است، به دو دسته‌ی جدا تقسیم می‌شود. پس در این نوشتار برای تبیین اتفاقاتی که در کشورهای عربی از تاریخ ۱۷ دسامبر ۲۰۱۰ همراه با خود سوزی محمد بوعزیزی^۵ در تونس (Fisher, 2011) آغاز شد و مانند جرقه‌ای انبار باروت کشورهای عربی را به آتش کشید و دامن تمامی آنها را گرفت. بر این اساس، نخست به تبیین دلایل آن پرداخته می‌شود که در این راستا، دلایل را به دو دسته‌ی کلی و سپس هر کدام نیز به نوبه‌ی خود به دو طیف داخلی و خارجی تقسیم می‌گردد:

الف) علل و عوامل بیداری اسلامی در خاورمیانه‌ی عربی

- داخلی: اشکال نادرست حکومت، کسری دموکراتیک و کسری توجه به نیازهای مردم، تمرکز قدرت و ثروت در دست خاندان‌ها و احزاب خاص، تحول فکری، فرهنگی و اجتماعی اعراب.
- خارجی: تأثیر انقلاب اسلامی ایران، دخالت‌های بی‌مورد غرب با سرپوش همکاری، اتخاذ خط‌مشی‌های نادرست در سیاست خارجی توسط حکام عرب، تأثیرگذاری تحولات خود کشورهای عربی و بیداری اسلامی هر کدام بر دیگری.

1 - Islamic Awakening
 2 - Dominoto fall
 3 - Costructivism
 4 - Arab Middle East
 5 - Mohammad Buazizi

(ب) دلایلی که موجب تبدیل شدن بیداری اسلامی ملت‌های عرب به سقوط دیکتاتورهای عربی شد:

- **داخلی:** وحدت و یکپارچگی حرکت‌های مردمی، حضور یکنواخت در صحنه‌ی اعتراض و سیستم ارتباطات و اطلاع‌رسانی قوی، همکاری ارتش و نیروهای نظامی با مردم (در مصر، تونس و تا حدودی در لیبی)، حمایت جبهه‌بندی‌ها و گروه‌های مختلف داخلی از مردم.
- **خارجی:** حمایت افکار عمومی جهان، بعضاً حمایت دولت‌های خارجی از اعتراضات مردمی، حمایت سازمان‌های بین‌المللی از حرکت‌های مردمی.

در طی این نوشتار به تجزیه و تحلیل این موارد پرداخته می‌شود و موضوع مهم دیگری که در این رابطه به آن پرداخته می‌شود، بررسی، تجزیه و تحلیل وضعیت بیداری اسلامی بحرین است، به‌عنوان موردی که بیداری اسلامی در آن رخ داد، ولی این بیداری به سقوط نینجامید. در این نوشتار، به بررسی چگونگی شرایط بحرین نیز پرداخته می‌شود و این‌که شرایط بحرین با توجه به دلایل ذکرشده برای بیداری اسلامی و سقوط حکام دیکتاتور در کشورهای عربی، در مقایسه با سایر کشورهای عرب در چه موقعیتی قرار دارد؟ و پاسخ به این سؤال مهم که آیا بیداری اسلامی در بحرین به سقوط می‌انجامد یا خیر؟ فرضیه‌ی این مقاله عبارت است از این‌که در میان اعتراضات اکثریت شیعی بحرین به رژیم آل‌خلیفه در پی حوادث بیداری اسلامی، به دلیل بافت مذهبی متفاوت و متکثر و منافع کشوری چون آمریکا و عربستان، انقلاب بحرین شرایط متفاوتی را تجربه نموده است. علی‌رغم سرکوب گسترده در بحرین، حکومت آل‌خلیفه تلاش نمود تا بازسازی مشروعیت و وجهه‌ی از دست‌رفته‌ی خود را در میان اکثریت معترض ملت بحرین مجدداً احیا کند.

بخش مهمی از این نوشتار به چگونگی منجر شدن بیداری اسلامی به دومینوی سقوط پرداخته است. دومینوی سقوط اصطلاحاً به مسأله‌ی سقوط حکومت‌های دیکتاتور کشورهای عربی اطلاق می‌شود که در پی شکل‌گیری بیداری اسلامی در این مناطق به وقوع پیوست و بیداری اسلامی در واقع همان خویشتن‌یابی، غفلت‌ستیزی، تولی و تبری، پاسداری و حراست

از کیان اسلامی، سازش‌ناپذیری در برابر دشمن، نفی سلطه‌ی بیگانه و استبداد، استضعاف‌زدایی و ظلم‌زدایی در کشورهای اسلامی بود. (سالار، ۱۱۳: ۱۳۸۳) که عده‌ای از صاحب‌نظران آغاز آن را از زمان شخصیت‌های بزرگی چون امیر عبدالقادر و سپس سیدجمال‌الدین اسدآبادی، شیخ فضل‌الله نوری، سیدحسن مدرس و هم‌چنین امام خمینی^(ره) می‌دانند. (شیبانی‌فر، ۱۳۸۴: ۱۰۴) و عده‌ای نیز آغاز آن را عمدتاً از دهه‌ی هفتاد به‌ویژه با وقوع انقلاب اسلامی ایران می‌دانند. (سالار، ۱۱۳: ۱۳۸۳) در این مقاله، روش تحقیق به‌صورت توصیفی و تحلیلی می‌باشد. روش توصیفی تحلیلی برای تحلیل وقایع تاریخی کارایی دارد و امکان پیش‌بینی را برای آینده با توجه به اتفاقات افتاده در یک مقطع تاریخی نمایان می‌کند. روش گردآوری داده‌ها کتابخانه‌ای-اسنادی است و در آن از اسناد و سایر منابع دست اول، کتب و مقالات، منابع اینترنتی استفاده شده است.

چارچوب نظری

پایه‌های نظری این نوشتار برگرفته از مباحث سازه‌انگاری^۱ می‌باشد. سازه‌انگاری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل در تلاش است تا کاستی‌های نظریه‌های گوناگون را با بهره‌گیری از برخی گزاره‌های خود برطرف کند و تصویری واقعی‌تر از الگوی رفتاری سیاست بین‌الملل ارائه دهد. تمرکز سازه‌انگاران بر اعتقادات بین‌الادّهانی است که در سطحی وسیع بین مردمان جهان مشترک‌اند. برای نمونه، آنها هویت‌های ملی را به‌صورت ساخت‌بندی‌های اجتماعی در نظر می‌گیرند و بر این تصورند که منافع و هویت‌های انسانی به‌گونه‌ای که آنها خود را در روابط با سایرین درک می‌کنند، از طریق اعتقادات مشترک شکل گرفته و تبیین می‌شود و در واقع، منافع و هویت‌ها از طریق عملکردهای اجتماعی حاصل می‌شوند. (قوام، ۲۲۲: ۱۳۸۶) این نظریه برای بررسی روابط بین‌الملل، هنگام تبیین رفتار کنش‌گران بر اولویت متغیرهای غیرمادی (هنجار، فرهنگ، هویت و اندیشه) تأکید دارد. (گریفیس، ۲۰۴: ۱۳۸۸) الکساندر ونت^۲ به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین

1 - constructivism

2 - Wendt Alexander

نظریه‌پردازان برسازی، هسته‌های اصلی این نظریه را چنین بیان می‌کند: ۱) دولت‌ها سطوح اصلی تحلیل برای نظریه‌های سیاست بین‌الملل هستند؛ ۲) ساختارهای کلیدی در سیستم دولت‌ها بیش‌تر از آن‌که مادی باشند، ادراکی می‌باشند؛ ۳- هویت‌ها و منافع دولت‌ها بیش از آن‌که به‌وسیله‌ی طبیعت انسان یا سیاست‌های داخلی وارد سیستم شوند، بخش مهمی از آن به‌وسیله‌ی این ساختارهای اجتماعی برسازی شده‌اند. (Wendt 1994: 358) در واقع، سازه‌انگاری با تأکید بر نقش عوامل غیرمادی، به‌خصوص فرهنگ، در میانه‌ی دو جریان اصلی روابط بین‌الملل (رنالیسم^۱ و لیبرالیسم^۲) قرار می‌گیرد. (مشیرزاده، ۳۳: ۱۳۸۸) سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که واقعیت‌های بین‌المللی توسط ساختارهایی معرفتی که به دنیای مادی می‌دهند، شناخته می‌شوند. این مکتب روش میانه‌ای بین رویکردهای عقلانی (واقع‌گرایی و لیبرالیسم) و توصیفی (پساساختارگرایی و انتقادی) است. سازنده‌گرایی بر آن است که دنیای مادی عمل انسان را شکل داده یا توسط عمل انسان شکل داده می‌شود، اما چگونگی ارتباط این دو به تفسیرهای عرفی و معرفتی از دنیای مادی بستگی دارد. (علی فلاحی، ۱۳۸۰: ۱۸۰) این فرافزیه به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی بر بحث‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی تمرکز دارد.

با توجه به مباحث سازه‌انگاری به‌ویژه تأکید زیادی که این رویکرد بر عوامل غیرمادی و اعتقادات بین‌الذہانی دارد، به‌نظر می‌رسد یکی از مناسب‌ترین نظریه‌ها در تبیین تحولات اخیر خاورمیانه است، چرا که در تحولات اخیر خاورمیانه‌ی عربی مباحث مورد توجه سازه‌انگاران نظیر هنجار، فرهنگ، هویت و اندیشه، مهم‌ترین نقش‌ها را ایفا کرده‌اند.

بیداری اسلامی در خاورمیانه‌ی عربی

آنچه به‌عنوان خاورمیانه‌ی عربی شناخته می‌شود، شامل مجموعه کشورهای عرب خاورمیانه است که عمدتاً پس از جنگ جهانی دوم به استقلال رسیده‌اند. این کشورهای عربی از آغاز استقلال خود دارای حکومت‌های دیکتاتوری و اقتدارگرا بوده‌اند و به همین دلیل، این

1 - Realism

2 - Liberalism

کشورها در صدساله‌ی اخیر همواره دچار بی‌ثباتی بوده‌اند و آنچه مدنظر است این است که ژرفا و گستردگی این بی‌ثباتی‌ها پس از استقلال بیش‌تر شده است. بیش‌تر این کشورها پس از استقلال دو مسیر متفاوت را پیموده‌اند، عده‌ای به غرب گرایش یافته‌اند و نخبگان حاکم آنها، راه نزدیکی به غرب به رهبری آمریکا را در پیش گرفته‌اند و شماری نیز آمریکاستیزی را مطلوب یافته‌اند. در واقع، این دوران که مصادف است با جنگ سرد، این کشورها هم‌چون دیگر کشورهای جهان به دو گروه تقسیم شدند که گروهی به اردوگاه غرب و گروهی نیز به اردوگاه شرق پیوستند. در طول جنگ سرد، این کشورها توانستند با کمک هم‌پیمانان خود (آمریکا و شوروی) تمام گروه‌های مخالف خود را در درون مرزهای‌شان به بهانه‌ی این‌که از بلوک رقیب دستور می‌گیرند، به‌راحتی سرکوب کنند؛ به همین دلیل، ما در این دوران شاهد ثبات مبتنی بر خفقتان سنگین در این کشورها بوده‌ایم. در این شرایط در کنار رژیم‌های دیکتاتور عرب دو ابرقدرت جنگ سرد نیز خواهان حفظ وضع موجود بودند، چرا که به بهترین وجه منافع‌شان تأمین می‌شد. (دهشیر، ۱۲: ۱۳۹۰) سرانجام با فروپاشی دیوار برلین در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۸۹ جنگ سرد^۱ پایان یافت و دوران پس از جنگ سرد آغاز شد (Lewis Gaddis, 2002: 18) و سیستم نظام بین‌الملل از دوقطبی منعطف^۲ به نظام سلسله‌مراتبی غیردستوری^۳ که در رأس آن آمریکا قرار داشت، تغییر شکل داد. (Kaplan, 1962) آمریکا به‌واسطه‌ی قدرت عظیم و بی‌رقیب خود، نفوذش را در جهان گسترش داد و خاورمیانه نیز در این زمان از اعمال نفوذ آمریکا در امان نماند.

راهبرد غرب و در رأس آن آمریکا، از زمان پایان گرفتن نظم دوقطبی بر این اصل استوار شد که ارزش‌های لیبرالی را در جهان حاکم کند. (دهشیر، ۱۳: ۱۳۹۰) پس بدون شک یکی از عوامل مهم و تأثیرگذار در هرگونه تغییر یا ثبات در این منطقه همانا غرب و در رأس آن آمریکاست و در این راستا، ابزارهای مختلفی نیز در دست دارند که یکی از مهم‌ترین آنها ناتو^۴ است، ولی در راهبرد کلی

-
- 1 - Cold War
 - 2 - Flexiblebipolar
 - 3 - Non-hierarchical command
 - 4 - North Atlantic Treaty Organization

غرب پس از جنگ سرد تا سال‌ها خاورمیانه به‌عنوان موردی خاص و استثنایی بر قاعده مطرح بود. این راهبرد تا سال‌ها در بیش‌تر نقاط خاورمیانه‌ی عربی بنا به دلایلی خاص به‌صورت تلاشی برای ثبات و حفظ وضع موجود نمود پیدا کرد و این در حالی بود که خاورمیانه‌ی عربی عاری از هرگونه ارزش‌های لیبرالی مدنظر غرب بود. پس جهت‌گیری غرب چیزی نبود جز حمایت همه‌جانبه از دیکتاتورهای این منطقه که البته در این مورد نیز استثنایی چون عراق وجود دارد که مهم‌ترین دلیل آن اشتباهات یا همان تخطی‌های بی‌حد و حصر صدام از خطوط قرمز مشخص‌شده‌ی غرب بود که موجب سرنوشت شوم او گردید. البته در سایر موارد راهبرد غرب همواره در جهت ثبات و حفظ اکثریت این رژیم‌ها بوده است، زیرا آنچه به‌عنوان سیاست‌های کلی یا همان راهبردهای این نظام‌ها خوانده می‌شد، اول این‌که کاملاً در راستای منافع غرب بود و دوم این‌که فقط از سوی دولتمردان این کشورها و به سبب نفوذ بیش از حد آمریکا اتخاذ شده بود. در واقع، مردم کوچک‌ترین نقش و تأثیری در شکل‌دهی و تنظیم این سیاست‌ها نداشتند و چنین می‌توان گفت که راهبردهای کشورهای عربی چیزی جدا و حتی در تضاد با خواسته‌های اکثریت مردم این کشورها بود و سوم این‌که باید توجه داشت که این راهبردها در کشورهای عربی تنها می‌توانست از سوی حکومت‌های اقتدارگرا و دیکتاتور اتخاذ و در نهایت عملی شود؛ چرا که حتی کوچک‌ترین سهمی هم برای ملت خود در جهت مشارکت در اتخاذ تصمیمات و شکل‌دهی به راهبردهای کلان کشوری قائل نبودند. در این صورت، طبیعی بود که غرب در راستای تأمین منافع خود برای حفظ این حکومت‌های دیکتاتوری از هیچ تلاشی دریغ نکند. از مهم‌ترین راهبردهای دیکتاتورهای عرب که در راستای کامل منافع غرب بود، می‌توان به مواردی اشاره کرد، از جمله: ۱- مدارا و مماشات با رژیم صهیونیستی، ۲- مخالفت با هرگونه اسلام‌گرایی و بنیادگرایی با توجه به اسلام‌هراسی^۱ غرب، ۳- فرمانبری محض از غرب در امور بین‌المللی، ۴- سیاست ایران‌هراسی و مقابله با انقلاب اسلامی ایران به‌عنوان نظامی که مخالف سلطه‌ی غرب در منطقه است، ۵- مباحث انرژی و تأمین امنیت انرژی غرب، ۶- انعقاد پیمان‌های نظامی امنیتی و دفاعی با غرب و اعطای پایگاه‌های نظامی به آمریکا در منطقه.

1 - Islam phobia

اما آنچه مهم است تغییراتی گسترده است که در ملت و جامعه‌ی کشورهای عربی ایجاد شد و ملت عرب را دگرگون ساخت و به عبارتی، نوعی بیداری را در این ملت‌ها به وجود آورد که با همه‌ی این تفاسیر، تغییر را به ناچار اجباری و الزامی نمود و توانست تا حدود زیادی راهبرد تعیین‌شده‌ی غرب را در مورد کشورهای عربی دگرگون سازد و در چندین مورد آنها را مجبور به پذیرش واقعیت یعنی ضروری بودن تغییرات اساسی کرد که نتیجه‌ی آن را در نهایت در جریان بیداری اسلامی کشورهای عربی و حمایت غرب از تغییر نظام در تونس، مصر، لیبی می‌توان دید. هرچند آمریکایی‌ها با توجه به بیداری تدریجی جامعه‌ی عرب مسائلی چون آزادی‌های سیاسی - اجتماعی، انتخابات آزاد، احزاب و دموکراسی‌های قابل کنترل، و لزوم اجرای تدریجی آنها را به کشورهای عربی گوشزد کردند تا از شکل‌گیری تغییر بنیادین این نظام‌ها به‌عنوان خواسته‌ی اصلی مردم جلوگیری کنند، ولی در موارد متعدد به بن‌بست می‌رسیدند. برای مثال، جواب مبارک به این درخواست‌ها این بود که نتیجه‌ی برگزاری انتخابات آزاد در مصر پیروزی بنیادگرایان^۱ است (متقی، ۱۳۹۰) که در تضاد با منافع غرب بود و آنها نیز از صرافت این اصلاحات می‌افتادند. اینک سؤال مهمی که در این رابطه مطرح می‌شود این است که دلایل دگرگونی ملت عرب و بیداری جامعه‌ی عرب چیست؟

در مورد این که چه چیزی موجب دگرگونی ملت عرب و بیداری جامعه‌ی عرب شد، روایت‌های متنوعی وجود دارد که دلایل مختلف و بعضاً متفاوتی را نیز بیان می‌کنند. در این نوشتار، دلایل دگرگونی جامعه‌ی عرب به دو دسته‌ی داخلی و خارجی تقسیم می‌گردند که در ادامه به بررسی آنها پرداخته می‌شود.

عوامل داخلی بیداری اسلامی جامعه‌ی عرب

در کل آنچه موجب دگرگونی کشورهای عرب شده است، نارضایتی جامعه‌ی عرب و تلاش آن برای تغییر وضعیت موجود به وضعیت مطلوب است که با عنوان عوامل داخلی بیداری جامعه‌ی عرب مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۱) وجود چند دهه حکومت‌های نادرست

یکی از مهم‌ترین دلایل نارضایتی جامعه‌ی عرب وجود چند دهه حکومت‌های نادرست عربی می‌باشد. در جهان عرب آنچه از دید تاریخی همواره پایدار بوده است، حاکمیت فرهنگ اقتدارگرایی^۱ است و در سایه‌ی این فرهنگ است که رهبران و نخبگان عرب جایگاه‌شان را از حقوق مکتسبه و ملک‌طلق خود می‌شمارند. (sick, 2011: 3) در این رابطه گفتنی است که دو نوع اقتدار وجود دارد:

- ۱) اقتدار مبتنی بر ساختار قانونی و رسمی که منبع و منشأ آن چیزی جز رضایت مردم می‌باشد؛
- ۲) اقتدار ریشه‌دار، به این معنا که رهبران و نخبگان، نظم اجتماعی را بر پا می‌کنند و شهروندان با تأیید خود آن را مشروعیت می‌بخشند و در واقع، مبتنی بر رضایت مردم است. (A.lake, 2007: 54)

کشورهای عربی با حمایت خارجی از سوی قدرت‌های بزرگ همواره بر اساس اقتدار مبتنی بر ساختار قانونی و رسمی خود عمل کرده‌اند و فاقد اقتدار ریشه‌ای بوده‌اند، به نحوی که نظم به‌وجود آمده در این کشورها بر اساس رضایت مردم نبوده و نوعی ثبات کاذب^۲ را در این کشورها به‌وجود آورده است. در این‌که اقتدارگرایی بی‌حد و حصر دیکتاتورهای عرب از عوامل مهم نارضایتی مردم است، هیچ شکی وجود ندارد و حتی به خاطر وجود این عامل چندین سال است که احتمال بروز آشوب می‌رود. هلال خشان از صاحب‌نظران لبنانی در این زمینه می‌گوید: «اقتدارگرایی مهارنشده در خیلی از کشورهای عربی راهی را هموار می‌کند که یک بحران ژرف در تار و پود کشورهای عربی به‌وجود آید.» (کریستال، ۱۳۷۵: ۶۶-۶۵) ناکارآمدی این حکومت‌ها حتی در زمینه‌ی اصلاحات و اقدامات‌شان در جهت پیشرفت و توسعه نیز آشکار است، چرا که در این رابطه رهبران حاکم در جهان عرب، اصلاحات را به‌گونه‌ای گزینشی و در زمینه‌هایی که ضروری تشخیص می‌دهند و با هدف تداوم‌بخشی به فرهنگ

1 - Authoritarianism

2 - Falsestability

اقتدارگرایی پیش می‌برند. پس حتی اصلاحات و فرایند توسعه در ابعاد گوناگون آن نیز دارای نتایجی به‌طور کلی دگرگون بوده است. نبود اصلاحات و یا به‌عبارتی فقدان اصلاحات کارآمد موجب این بی‌ثباتی است، زیرا یا اصلاحات انجام نمی‌شده است و یا اگر اصلاحاتی صورت می‌گرفته، در جهت ثبات بیش‌تر قدرت مرکزی بوده است نه نیروهای مدنی؛ به‌صورتی‌که استبداد خواهان مقهور بودن فرد در برابر حکومت بوده است. (دهشیر، ۶: ۱۳۹۰) ما در خاورمیانه از نظر اقتصادی شاهد وجود دولت‌های رانتیر^۱ هستیم که کارویژه‌ی اصلی آنها تولید ثروت است نه سرمایه. در تولید سرمایه، تولید و کار است که نقش اصلی را ایفا می‌کند و این امر باعث تعامل گسترده‌ی گروه‌های مختلف اجتماعی می‌شود. دولت نیز به دلیل نیاز به این سرمایه‌ها باید وارد تعامل با جامعه شود و نقش یک سازمان اجتماعی، خدماتی و رفاهی تسهیل‌کننده‌ی سرمایه‌داری را بازی کند و در عین حال، خود نیز از این وضعیت منتفع شود، ولی دولت رانتیر به دلیل وجود منابع استخراجی رانتی، خود شروع به استخراج این منابع و استفاده‌ی انحصاری از عایدات آن می‌کند و به همین دلیل دولت رانتیر در مقایسه با دولت غیررانتیر تعامل کم‌تری با جامعه دارد. علاوه بر این، وضعیت رانتی در یک کشور موجب ثروتمند شدن بخش اقلیتی از جامعه و فقر اکثریت می‌شود که موجبات نارضایتی بیش‌تر را فراهم می‌کند و در این شرایط، دولت رانتیر نیز به جای این‌که در صدد راهبردهای خدماتی - رفاهی باشد، به افزایش قدرت خود به‌وسیله‌ی ابزارهای سرکوب در جهت ثبات و حفظ بقای خود می‌پردازد. (جوکار، ۱۳۹۰) بنابراین، در کشورهای عربی وجود دولت‌های رانتیر و پیامدهای آن موجب نارضایتی مردم از توزیع ناعادلانه‌ی درآمدهای رانتی شده است و این در حالی است که دولت رانتیر خود را در مقابل جامعه، پاسخگو نمی‌داند و رانت را بر اساس اراده‌ی سیاسی خود توزیع می‌کند نه بر اساس فعالیت‌های نیروهای انسانی؛ بدین ترتیب، به اقتدارگرایی میل می‌کند (Herb, 1999: 3) و این اقتدارگرایی و پیامدهای گسترده‌ی آن از مهم‌ترین عوامل نارضایتی ملت عرب می‌باشد.

1 - Rentier States

۲) تمرکز قدرت و ثروت در دست خاندان حاکم، نهادها و احزاب خاص

یکی دیگر از عوامل مهم نارضایتی مردم عرب، تمرکز قدرت و ثروت در دست خاندان حاکم و نهادها و احزاب خاص و در عین حال، بی‌توجهی به نیازهای مردمی در این کشورهاست. در این رابطه، ساختار سیاسی حاکم و نخبگان کشورهای عربی نتوانسته‌اند توسعه‌ی سیاسی و اقتصادی را حتی در حد پایین‌ترین شاخص‌ها برای جامعه فراهم کنند. قدرت سیاسی یکسره در دست رهبران سیاسی مستبد و نخبگان وابسته به قدرت، متمرکز است و مردم سنگین‌ترین فشارهای سیاسی را تحمل کرده‌اند. هرم قدرت و امتیازات در کشورهای عربی تقریباً شبیه به هم تقسیم‌بندی می‌شود. این هرم از بالا به پایین به این صورت می‌باشد: ۱- شخص حاکم (پادشاه، سلطان، امیر، شیخ)، ۲- اعضای مهم خاندان حاکم (وزرا، فرماندهان)، ۳- سایر مقامات بلندپایه، ۴- شهروندان و اتباع کشور (بازرگانان و شغل‌های درجه‌دوم حکومتی)، ۵- مهاجرین (عرب و غیرعرب). (امامی، ۱۳۸۵: ۸۰-۲۱) در این کشورها، امیر (بحرین، کویت، قطر)، شیخ (رؤسای هفت‌گانه‌ی امارات متحده عربی)، پادشاه (عربستان سعودی و اردن)، سلطان (عمان)، همه‌ی امور را در دست دارند و هر کدام رئیس یک قبیله‌ی مهم هستند که بر سایر قبایل رهبری دارند. (لیسی، ۱۶: ۱۳۷۴) آنها به صورت کاملاً مستبد در امر حکومت رفتار می‌کنند و تمام قدرت سیاسی را در قبضه دارند. هم‌چنین در کشورهای عربی وزارتخانه‌هایی نیز تأسیس شده‌اند که عمده‌ترین آنها وزارت نفت، وزارت کشور و وزارت خارجه است که همه‌ی این وزارتخانه‌ها و پست‌های مهم آن در دست اعضای خاندان حاکم است و در پست‌هایی با حساسیت کم از افراد مورد اعتماد خاندان حاکم استفاده می‌شود. (ترزیان، ۳۱۷: ۱۳۶۷) بدین ترتیب، همه‌ی منابع قدرت و ثروت در دست گروه‌های حاکم است و شهروندان بیش‌ترین بردباری و از خودگذشتگی را نشان داده‌اند، ولی آنچه رفته‌رفته بر مردم آشکار شده، مسأله‌ی بی‌کفایتی و ناکارآمدی حاکمان عرب در مدیریت منابع مادی، راهبردی و انسانی در راستای تحقق بخشی به رفاه مردمی و رسیدن به توسعه و وضعیت مطلوب است. همین آگاهی است که مردم عرب را از شمال آفریقا تا جنوب خلیج فارس به خیابان‌ها کشانده است تا هرگونه نماد نظم تحمیلی را از میان بردارند. (دهشیار، ۱۱: ۱۳۹۰)

۳) تحول فکری فرهنگی ملت عرب

تحول فکری فرهنگی ملت عرب نیز از دیگر عوامل داخلی مهم در بیداری جامعه‌ی عرب است. از دهه‌ی ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ میلادی که روند کسب استقلال سیاسی کشورهای عربی آغاز شد، دوره‌ای از نوسازی در این کشورها شروع شد. این کشورها از لاک سستی خود بیرون آمدند. فرایند نوسازی، نظام اقتصادی و اجتماعی این کشورها را متحول کرد، ولی نظام سیاسی آنها بدون تغییر ماند. با این تفاسیر، طبق نظریه‌ی ساموئل هانتینگتون^۱ که توسعه‌ی ناموزون^۲ سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را عامل انقلاب می‌داند، می‌توان این مورد را نیز از عوامل دگرگونی حکومت‌های عربی دانست. طبق نظریه‌ی هانتینگتون، دولت، همگام با نوسازی اقتصادی^۳ به نوسازی سیاسی^۴ نمی‌پردازد؛ یعنی با به‌وجود آمدن حجم گسترده‌ای از طبقه‌ی متوسط که نتیجه‌ی نوسازی اقتصادی است و رشد روزافزون آگاهی‌های مردمی و نیز بالارفتن توقعات برای مشارکت و تأثیرگذاری در نحوه‌ی اداره‌ی کشور و در مقابل آن نظام سیاسی که در لاک سستی خود و بدون هرگونه نوسازی و اصلاح فرومانده است، توانایی پاسخ‌گویی به این سطح گسترده توقعات مردمی را که ناشی از رشد و توسعه‌ی سیاسی آنهاست، ندارد. در نتیجه، موجب عدم توازن و نهایتاً اعتراض به سیستم سیاسی می‌شود. علاوه بر نوسازی دو عامل مهم دیگر نیز در تحول فکری- فرهنگی جامعه‌ی عرب، یکی رسانه‌های جمعی است که در عصر ارتباطات تأثیرات گسترده‌ای در فکر و فرهنگ مردم منطقه داشته است و دیگری عوامل مهاجرتی و توریستی است که بین جوامع عرب و سایر نقاط جهان به‌ویژه غرب صورت گرفته و نقش مهمی در تحولات فکری- فرهنگی این جوامع داشته است.

۴) کسری دموکراتیک در کشورهای عرب

در کنار تحولات فکری و فرهنگی ملت عرب، کسری دموکراتیک در حکومت‌های عربی و عدم توجه به آزادی‌های سیاسی، مشارکت سیاسی، نهادسازی و در یک کلام فقدان جامعه‌ی

-
- 1 - SamuelHuntington
 - 2 - Inharmoniousdevelopment
 - 3 - Economicmodernization
 - 4 - PoliticalModernization

مدنی^۱ در کشورهای عربی نیز از عوامل داخلی مهم در بیداری و نارضایتی مردم عرب است. جامعه‌ی مدنی مانند ضربه‌گیری میان نیروهای دولتی و توده‌های مردم حائل می‌شود. در شرایطی که جامعه‌ی مدنی نیرومند است و نهادهای آن اعم از احزاب، سازمان‌های غیردولتی، اصناف و اتحادیه‌ها و غیره ... شکل گرفته‌اند و از استقلال و امنیت نسبی نیز برخوردارند؛ انتقال قدرت به ناگزیر با شیوه‌های مسالمت‌آمیز صورت می‌گیرد. (ابوطالبی، ۱۳۹۰) و این در حالی است که بیش‌تر کشورهای خاورمیانه‌ی عربی دارای نظام‌های سلطنتی و پادشاهی‌اند که در آن حکومت دارای ماهیت موروثی و خانوادگی است. حاکمیت در این کشورها فاقد مشروعیت مردمی و قانونی است. در این نوع از حکومت‌ها مؤلفه‌های حکومت‌های امروزی مانند انتخابات آزاد، شایسته‌سالاری، نخبه‌گرایی و آزادی‌های فردی و جمعی وجود ندارد. در نتیجه، در این کشورها جامعه‌ی مدنی که مهم‌ترین مشخصه‌ی آن استقلال از دولت است، مجال بروز و ظهور نیافته است.

عوامل خارجی مؤثر بر بیداری جامعه‌ی عرب

۱) دخالت‌های بی‌مورد قدرت‌های خارجی با سرپوش همکاری

از جمله عوامل خارجی مهم و تأثیرگذار در جامعه‌ی عرب که تا حد زیادی موجبات نارضایتی مردم را فراهم کرده است، دخالت‌های بی‌مورد قدرت‌های خارجی به‌ویژه غربی در این کشورهاست که عمدتاً در قالب همکاری انجام می‌شود. از آغاز پیدایش دولت‌های مستقل عربی پس از جنگ جهانی دوم، چالش‌های فراوانی پیش روی اقتدار سیاسی حاکم بر کشورهای منطقه وجود داشته است که می‌توان از آن با عنوان بحران اقتدار^۲ نام برد (دلفروز، ۱۳۸۰: ۱۲۵) و علاوه بر این، چالش‌های ناشی از دولت رانتیر نیز مشروعیت آنها را تا حدود زیادی کاسته بود و با این شرایط، حاکمان کشورهای عربی به ناچار برای بالا بردن مشروعیت خود، در کنار تقویت قوای نظامی به اتحاد با کشورهای خارجی روی آوردند که پیامدهای آن باعث خفقان بیش‌تر در بحران

1 - Civil Society

2 - Crisis of authority

مشروعیت آنها شد. برای مثال، مصر خواهان برقراری ارتباط و اتحاد با اروپا بود، اتحادیه‌ی اروپا نیز طبق سند راهبرد امنیت اروپا، امنیت خود را در سایه‌ی ثبات همسایگان موافق خود می‌داند. بنابراین، اتحادیه‌ی اروپا در صدد است تا با طرحی موسوم به «طرح عمل سیاست همسایگان اروپا» (پوراسماعیلی، ۱۳۹۰) با بهبود وضعیت سیاسی-اجتماعی این کشورها، سوپاپ اطمینانی برای ثبات آنها تعبیه کند که موجب حفظ فضای امنیتی اروپا در منطقه شود.

از آنجا که تلاش‌های اروپا در این موارد در جهت حمایت همه‌جانبه از دیکتاتورهای عرب برای حفظ ثبات و تأمین منافع خود بوده است و علاوه بر این، عدم توجه بی‌غرض به خواسته‌های مردم منطقه از سوی اروپا موجب نارضایتی‌های گسترده در جامعه‌ی عرب شده است. از سوی دیگر، آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین بازیگر بین‌المللی در صدد است تا جابه‌جایی ارزشی را در کشورهای عربی منطقه امکان‌پذیر کند و در این راستا، ارزش‌های غربی را جایگزین ارزش‌های بنیادگرای اسلامی نماید که این مهم بنا به دلایل اسلام‌هراسی غرب انجام می‌گیرد. بر این اساس، ریچارد نیکسون^۱ در مورد سیاست خارجی آمریکا چنین می‌گوید: «سیاست خارجی آمریکا باید به‌گونه‌ای باشد که با رژیم‌های تجدیدنظرطلب همکاری راهبردی داشته باشد و پیوند خود را با نظام‌های بنیادگرای افراطی و رادیکال به همکاری تاکتیکی محدود نماید (نیکسون، ۲۴۶: ۱۳۷۱) و این در حالی است که ارزش‌ها، ساختار و ویژگی‌های هر جامعه بیش از هر چیز بازتابی است از سطح توسعه، فرهنگ و تاریخ آن جامعه. ارزش‌ها در سطح جهان مختلف و متفاوت هستند، زیرا پیشینه‌های تاریخی و سطوح فرهنگ و توسعه‌ی متفاوتی دارند. پس تلاش‌های غرب و آمریکا برای جایگزینی ارزش‌های غربی در خاورمیانه‌ی عربی جز نارضایتی بیش‌تر مردم ثمری ندارد، چرا که فرهنگ ملت عرب با ارزش‌های غربی سخت ناسازگار است.

۲) اتخاذ سیاست‌ها و خط‌مشی‌های نادرست در سیاست خارجی

از دیگر عوامل مهم خارجی که موجب بیداری ملت عرب شد، می‌توان به اتخاذ سیاست‌ها و خط‌مشی‌های نادرست در سیاست خارجی از سوی حاکمان این کشورها و بازتاب سوء آن بر کشور

1 - Richard Nixon

دانست. از جمله‌ی این جهت‌گیری‌های اشتباه، بی‌تفاوتی نسبت به مسأله‌ی فلسطین در سیاست خارجی و برقراری روابط صلح‌جویانه با رژیم صهیونیستی، همین‌طور اتخاذ سیاست‌هایی خصمانه در سایه‌ی بی‌اعتمادی از سوی برخی از این کشورها مثل مصر علیه جمهوری اسلامی ایران می‌باشد.

۳) تحولات و بیداری کشورهای عربی

عامل بسیار مهم دیگری که تأثیرگذار بود، تحولات و بیداری خود کشورهای عربی بود؛ بیداری‌ای که به‌صورت اعتراضات خیابانی ابتدا در تونس ظهور کرد و به سقوط دیکتاتور این کشور انجامید، دیگر کشورهای عربی را نیز یکی پس از دیگری تحت تأثیر قرار داد و آنها را به اعتراض علیه حکومت‌های خود واداشت. در این رابطه، باید توجه داشت که زمانی فرایند تسری^۱ یک تحول رخ می‌دهد که شباهت‌هایی میان طرفین وجود داشته باشد و کشورهای عربی نیز با توجه به تأثیرگذاری که بر یکدیگر در مورد مسایل اخیر خاورمیانه و بیداری اسلامی داشته‌اند، از این قاعده مستثنا نیستند. مهم‌ترین شباهت‌های آنها، اسلامی‌بودن، جغرافیای نزدیک و سابقه‌ی مشابه در داشتن حکومت‌های خشن و دیکتاتوری است (انتصار، ۱۳۹۰) که موجب تسری حرکت‌های مردمی از تونس به سایر نقاط جهان عرب شد.

اما باید توجه داشت که حرکت‌های مردمی در جهان عرب دارای نتایج متفاوتی بوده است و برای رسیدن به هدف، مسیرهای متفاوتی طی شده که نشان‌دهنده‌ی تفاوت‌هاست و عمده‌ترین آنها داخلی و اجتماعی است. برای مثال، مصر کشوری یکپارچه است، ولی لیبی از قبایل مختلفی تشکیل شده و یا بحرین که دارای ملتی ناهمگون است و همین‌طور وضعیت جامعه‌ی مدنی که در تونس و مصر قوی‌تر از سایر کشورهای عربی است. پس طبیعی است که تونس و مصر راهی به‌مراتب آسان‌تر برای حصول خواسته‌های خود دارند.

۴) انقلاب اسلامی ایران

انقلاب اسلامی ایران نیز به‌عنوان عاملی خارجی تأثیرات زیادی در بیداری ملت عرب داشته است. همان‌گونه که شهید مرتضی مطهری می‌گوید: «قوی‌ترین حربه‌ی دفاعی انقلاب

1 - Spill-Over

اسلامی و مؤثرترین اسلحه‌ی پیشرفت آن، ایمان ملت به نیروهای خود و بازگشت به ارزش‌های اصیل اسلام است.» (مطهری، ۱۳۸۹: ۱۲۲) انقلاب اسلامی ایران نیز مهم‌ترین دستاوردی را که برای ملت عرب داشته، اعطای باورمندی و آگاهی از توان و قدرت خود برای استحقاق حقوق پایمال‌شده‌ی آنها بود. انقلاب اسلامی ایران حاوی پیام‌هایی برای ملت‌های عرب بوده است، از جمله: ۱- بازگشت به فرهنگ خودی، ۲- رشد و آگاهی دینی. این پیام‌ها موجب شکل‌گیری نیرویی بالنده در ملت عرب شد که آنها را در مسیر بیداری اسلامی و اعتراض به حکومت‌های استبدادی‌شان قرار داد.

تبدیل شدن بیداری اسلامی به دومینوی سقوط

در این بخش از نوشتار به تجزیه و تحلیل عواملی پرداخته می‌شود که شرایط و مقتضیات مناسب را برای به ثمر نشستن بیداری اسلامی و آگاهی جامعه‌ی عرب فراهم کرد. بی‌شک عوامل متعددی دست‌به‌دست هم داد تا شرایط سقوط دیکتاتورهای عربی فراهم شود و به‌عبارت دیگر، دومینوی سقوط کشورهای عربی به‌راه بیفتد؛ دومینویی که از تونس آغاز شد، مصر را فرا گرفت، لیبی را درهم شکست و هم‌چون طوفانی سهمگین کشورهای یمن و بحرین را هم دربرگرفت. عوامل مهم تبدیل شدن بیداری اسلامی کشورهای عرب به سقوط دیکتاتورهای عربی نیز به دو دسته‌ی داخلی و خارجی تقسیم شده است که در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد.

عوامل داخلی سقوط دیکتاتورهای عرب

- ۱) وحدت و یکپارچگی حرکت‌های مردمی؛
- ۲) حضور یکنواخت معترضان در صحنه‌ی اعتراضات و ثابت قدمی آنها؛
- ۳) سیستم ارتباطات و اطلاع‌رسانی قوی؛
- ۴) همکاری ارتش و نیروهای نظامی با حرکت‌های مردمی؛

۵) حمایت احزاب و گروه‌های مختلف داخلی مردمی، از جمله مهم‌ترین عوامل داخلی سقوط دیکتاتورهای عربی به‌شمار می‌روند.

در رابطه با وحدت و یکنواختی حرکت‌های مردمی می‌توان گفت که جامعه‌ی عرب با تحولات فکری و فرهنگی که در آن رخ داد و با بیداری خود به اعتراض علیه بی‌عدالتی و نابرابری پرداخت و این ماهیت اعتراض آنها در تأثیرگذاری بر موقعیت آنان برای رسیدن به هدف که همان تغییر نظام دیکتاتوری بود، از اهمیت زیادی برخوردار است. حرکت‌های مردمی عرب با وجود سرکوب‌های گسترده‌ی نظام‌های دیکتاتوری حاکم با سر دادن شعار «سلمیه سلمیه حتی النصر» (حرکت مسالمت‌آمیز تا پیروزی) پیش رفتند. در کشورهای تونس، مصر و لیبی که به سقوط دیکتاتورها انجامید، نوعی وحدت و یک‌دستی خاص بین مردم معترض دیده می‌شد، به‌گونه‌ای که هیچ‌گونه اختلاف طبقاتی، قومی و یا مذهبی نتوانست در آن رخنه کند؛ چرا که همه با یک خواسته‌ی مشترک و حفظ وحدت کامل پا به عرصه‌ی مبارزه با استبداد گذاشتند و در این راه پیروز شدند.

سیستم ارتباطات^۱ و اطلاع‌رسانی قوی نیز از عوامل مهم داخلی بود که مردم عرب را در پیشبرد خواسته‌های خود بسیار یاری نمود. شبکه‌های اجتماعی مجازی، نقش جدیدی در تحولات سیاسی- اجتماعی جوامع بسته بازی می‌کنند. ارتباطات به‌ویژه ارتباطات سریع و جامع از مهم‌ترین ابزارهایی است که در دست مردم منطقه است و هم‌چنین ابزارهای قدیمی‌تر نیز در انقلاب مصر با توجه به محدودیتی که حکومت این کشور برای مردم ایجاد کرد، از اهمیت زیادی برخوردار بود. (انتصار، ۱۳۹۰) در عصر ارتباطات و با گسترش فناوری‌های ارتباطی، دولت‌ها کنترل کم‌تری بر جوامع دارند و از این طریق، جوانان معترض عرب توانستند تا حرکت‌های خود را هماهنگ کنند؛ به‌نحوی که بسیاری از روایات اعتراضات مردمی عرب از طریق شبکه‌های تویتر^۲، فیسبوک^۳ و دیگر وسایل ارتباط جمعی به داخل و

1 - Communicationsystem

2 - Twitter

3 - Facebook

خارج از کشورهای‌شان انتقال می‌یافت (کاردوست، ۱۳۹۰) که موجب هماهنگی در داخل و حمایت از خارج می‌شد.

در رابطه با همکاری ارتش و نیروهای نظامی از مردم، ما شاهد حمایت این نیروها از مردم در مصر و تونس بودیم. در مصر نیروهای نظامی با سرپیچی از دستور حسنی مبارک که خواستار سرکوب مردم شده بود، به حرکت‌های مردمی پیوستند؛ ولی در مورد لیبی گروه‌هایی از ارتش که وفادار به معمر قذافی (دیکتاتور لیبی) بودند تا آخرین روزهای مبارزه در کنار او ماندند و بخشی از نیروهای نظامی نیز دست از حمایت قذافی کشیدند و حتی برخی از محافظان وی نیز در اوایل درگیری‌های لیبی و حرکت‌های مردمی از او جدا شدند. بنابراین، می‌توان گفت که ارتش و نیروی نظامی به جز در لیبی که به سرکوب مردم ادامه دادند، در دو کشور تونس و مصر از مردم پشتیبانی کردند. البته در این رابطه باید توجه داشت که حاکمان تونس و مصر در مورد استفاده گسترده از نیروی نظامی تردید داشتند. برای مثال، در تونس، ارتش و دستگاه امنیتی پس از چند روز مقاومت از صحنه‌ی تحولات کنار رفتند و در مصر نیز نیروهای نظامی و امنیتی به همین شیوه عمل کردند (ابوطالبی، ۱۳۹۰)، ولی رژیم‌هایی چون قذافی در لیبی، علی عبدالله صالح در یمن و آل‌خلیفه در بحرین از ابتدا در مورد استفاده‌ی شدید از نیروهای نظامی و امنیتی مصمم بودند و به همین دلیل بود که تاکنون فرایند سقوط در این کشورها به طول انجامیده است.

در کنار حمایت نیروهای نظامی، حمایت احزاب و گروه‌های داخلی نیز از اهمیت زیادی برخوردار بود. در این رابطه، گروه‌های داخلی به‌ویژه احزاب، به‌خصوص در دو کشور مصر و تونس به حمایت از حرکت‌های مردمی پرداختند. اسلام‌گرایان کشورهای عربی که شامل اخوان‌المسلمین در مصر، طرفداران راشد‌الغنوشی در تونس و هم‌چنین سلفی‌ها و القاعده و حتی برخی از جریان‌های شیعی در لیبی می‌شدند، همواره به‌صورت مستقیم یا غیرمستقیم حمایت خود را از حرکت‌های مردمی اعلام کردند. البته باید توجه داشت که اسلام‌گرایان کشورهای عربی همواره تمام تلاش خود را کرده‌اند تا از شدت گرایش‌های رادیکال خود

به دلیل حساسیت بالایی که از سوی کشورهای غربی نسبت به آنها وجود دارد، بکاهند. بنابراین، گروه‌های اسلام‌گرا در جریان بیداری اسلامی کشورهای منطقه مجبور به پیشه‌کردن نوعی محافظه‌کاری^۱ بوده‌اند؛ به همین دلیل، قبل از انقلاب تونس وقتی از راشد الغنوشی پرسیده شد: آیا هدف شما تشکیل حکومت اسلامی است، پاسخ او منفی بود و دقیقاً همین موضع نیز از سوی اخوان المسلمین مصر در زمان حسنی مبارک اتخاذ شد. با وجود این، نمی‌توان در مورد نیروهای اجتماعی جامعه‌ی عرب حکمی کلی و یکسان داد. برای مثال، هم نیروهای اجتماعی و هم جامعه‌ی مدنی در مصر قوی است، ولی در لیبی یا بحرین نیروهای اجتماعی قوی وجود دارد، اما جامعه‌ی مدنی قدرتمندی وجود ندارد که پشتیبان آن باشد. در رابطه با حمایت احزاب سیاسی از جنبش‌های مردمی، اگر مصر را به‌عنوان یک نمونه بررسی کنیم، در این کشور احزاب سیاسی از جمله اخوان المسلمین نسبت به حوادث مصر رویکردی میانه‌رو و محافظه‌کارانه داشتند و نسبت به تغییرات و تحولات بسیار محتاطانه عمل کردند. به‌عبارت دیگر، احزاب مصر در شرایط بحرانی محافظه‌کاری پیشه کردند و در شرایط آرام‌تر رو به سوی میانه‌روی و اعتدال آوردند. (احمدی، ۱۳۹۰)

علت این محافظه‌کاری نیز می‌تواند تا حدود زیادی ناشی از فشارهایی باشد که از سوی کشورهای غربی و نیز دولت‌های منطقه و گروه‌های سیاسی مخالف بر آنها وارد می‌شد. (پژوهنده، ۲۱۶: ۱۳۸۳) با این شرایط، این گروه‌ها و احزاب به علت نگرانی از بروز اختلال در حرکت‌های مردمی در آن شرایط حساس، محافظه‌کارانه عمل کردند و یقیناً پس از به ثمر نشستن حرکت‌های مردمی، راهبرد آنها نفوذ در جامعه، تثبیت جایگاه خود و مبارزه برای کسب قدرت بوده است.

عوامل خارجی سقوط

عوامل خارجی مؤثر بر ختم شدن بیداری اسلامی کشورهای خاورمیانه‌ی عربی به دومینوی سقوط را می‌توان به‌طور کلی در چند مورد چنین بیان کرد:

1 - Conservatism

- ۱) حمایت افکار عمومی و رسانه‌های بین‌المللی از جنبش‌های مردمی؛
- ۲) حمایت دولت‌های خارجی از اعتراضات مردمی جامعه‌ی عرب؛
- ۳) حمایت سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی از مردم معترض.

با گسترش شبکه‌های ارتباطی در عصر ارتباطات، مرزهای زمانی و مکانی تقریباً حذف شده‌اند و کوچک‌ترین اتفاقی در هر گوشه‌ی دنیا به سرعت به تمام نقاط جهان مخابره می‌شود و همین امر باعث شکل‌گیری گسترده‌ی افکار عمومی^۱ بین‌المللی شده است که در قبال وقایع مختلف در هر گوشه از جهان واکنش نشان می‌دهند و دولت‌ها نمی‌توانند کنترل مؤثری بر آن داشته باشند. در تحولات اخیر کشورهای عربی نیز همین افکار عمومی بین‌المللی موجب حمایت از مردم در مقابل سرکوب رژیم‌های دیکتاتوری این کشورها شد و این امر باعث تقویت روحیه‌ی معترضان و تضعیف دولت‌های سرکوبگر شد. هم‌چنین در رابطه با این موضوع این رسانه‌ها و شبکه‌های ارتباطی بین‌المللی هستند که به‌عنوان عاملی مهم در مخابره کردن رویدادهای جهان نقش مؤثری در شکل‌دهی به افکار عمومی جهانیان بازی می‌کنند. در این مورد، شبکه‌ی عربی الجزیره، BBC و CNN نقش بارزی در شکل‌دهی به افکار عمومی در جهت حمایت از مردم تونس، مصر و لیبی ایفا کردند.

در رابطه با حمایت کشورهای خارجی از بیداری اسلامی و حرکت‌های مردمی خاورمیانه، مهم‌ترین نقش از آن قدرت‌های بزرگ بین‌المللی است. این قدرت‌ها به‌ویژه آمریکا در مورد برخورد با این جنبش‌ها و حرکت‌های مردمی در موارد متعدد یکسان عمل نکردند. آمریکا همواره سنت دیرپای پیگیری سیاست‌های سلطه‌جویانه، ناپخته و خشن را به‌ویژه در خاورمیانه دنبال کرده است (6: Foreign Affairs, 2004)؛ چرا که در این رابطه از دید آمریکایی‌ها جهان به دو دسته تقسیم می‌شود:

1 - Public opinion

۱) حوزه‌ی صلح^۱ شامل کشورهایی است که دارای ارزش‌های لیبرالی هستند یا در جهت ارزش‌های لیبرال حرکت می‌کنند؛

۲) حوزه‌ی آشوب^۲ شامل کشورهایی است که ارزش‌هایی غیر از ارزش‌های لیبرال دارند و به عبارتی، ارزش‌های غیرآمریکایی دارند. (Singer, 1996: 53)

در چارچوب این نظریه، آمریکا راهبرد خود را مطرح کرد و بر پایه‌ی این راهبرد تمام تلاش خود را نمود تا ضمن حمایت از حرکت‌های مردمی منطقه، ارزش‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را که در جهت منافع و ارزش‌های آمریکایی است، در منطقه جایگزین کند و این در حالی بود که ارزش‌ها و ساختارهای جامعه‌ی عرب نمی‌توانست پذیرای ارزش‌های آمریکایی باشد، چرا که جامعه‌ی عرب متفاوت از جامعه‌ی غرب و ارزش‌های آن است. هم‌چنین اتحادیه‌ی اروپا صرف‌نظر از نگرانی‌هایی که در مورد قدرت‌گیری اسلام‌گراها داشت، در جهت تلاش برای توسعه‌ی سیاسی مصر و ثبات آن که تأثیرگذار بر امنیت اروپا بود، در همان آغاز حرکت مردمی مصر از آن حمایت کرد؛ چرا که سیاست اتحادیه‌ی اروپا در مورد همسایگان خود در جنوب مدیترانه، کمک به توسعه‌ی سیاسی - اجتماعی آنها و جلوگیری از بی‌ثباتی برای حفظ امنیت اروپاست. آمریکا هم‌چنان در مورد خاورمیانه‌ی عربی و حوادث پیش رو در این منطقه، راهکار مطلوب را به منظور تأمین بهینه‌ی منافع راهبردی خود از طریق تدوین و اجرای نوعی راهبرد بی‌نظمی دنبال می‌نمود تا در یک موقعیت مناسب و قابل کنترل از آن بهره‌برداری نماید. (کاردوست، ۱۳۹۰)

در مورد کشورهای منطقه نیز ما شاهد اقدامات و موضع‌گیری‌هایی از سوی آنها در حمایت از حرکت‌های مردمی بوده‌ایم، از جمله، ایران و ترکیه همواره از حرکت‌های مردمی منطقه در مقابل رژیم‌های دیکتاتور و سرکوبگر حمایت کرده‌اند. در کنار حمایت دولت‌ها ما شاهد حمایت مجامع و سازمان‌های بین‌المللی نیز از حرکت‌های مردمی خاورمیانه عربی بوده‌ایم. مهم‌ترین سازمان

1 - Zone of Peace

2 - Zone of Conflict

بین‌المللی یعنی سازمان ملل متحد در موارد متعدد حمایت خود را از جنبش‌های بیداری ملت عرب اعلام کرد و در موارد متعدد سرکوب‌های خشن حکومت‌های عربی را محکوم نمود که مهم‌ترین و بارزترین آن قطعنامه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ شورای امنیت با هدف جلوگیری از کشتار غیرنظامیان، علیه حکومت معمر قذافی در لیبی بود. طی این قطعنامه‌ها نیروهای بین‌المللی بر اساس موازین حقوق بشری و اصل مسئولیت حمایت^۱ به لیبی حمله کردند و بدین صورت، با اجازه‌ی سازمان ملل در لیبی مداخله‌ی نظامی انجام شد. در این رابطه شورای امنیت سازمان ملل متحد با صدور قطعنامه‌ی ۱۹۷۱ در تاریخ ۲۶ فوریه‌ی ۲۰۱۱ ضمن محکوم کردن اقدامات سرکوبگرانه در چارچوب فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد به تحریم مالی و نظامی علیه لیبی پرداخت و هم‌چنین دارایی سران حکومت لیبی را نیز مسدود کرد (Security council resolution 1970, 2011) و طبق قطعنامه‌ی ۱۹۷۳ در تاریخ ۱۷ مارس ۲۰۱۱ شورای امنیت خواستار محاکمه‌ی عاملان کشتار غیرنظامیان در لیبی شد و دولت لیبی را مسئول حفظ جان مردم این کشور دانست و هم‌چنین دولت لیبی را به نقض حقوق بشر در این کشور محکوم نمود و علاوه بر این، منطقه‌ی پرواز ممنوع را بر فراز آسمان لیبی برای جلوگیری از پرواز هواپیماهای نظامی قذافی برای سرکوب مردم ایجاد کرد. (Security council resolution 1973, 2011) دبیر کل سازمان ملل نیز طرفین را به پذیرش هر چه سریع‌تر آتش‌بس فرا خواند. با این تفاسیر، ما شاهد اقدامات گسترده‌ی سازمان ملل در حمایت از حرکت‌های مردمی لیبی بودیم.

بیداری اسلامی در بحرین

نکته‌ی قابل توجه و بسیار مهم در تحولات اخیر خاورمیانه‌ی عربی در آن برهه‌ی تاریخی، تسری ناآرامی‌ها از یک کشور به کشور دیگر در زمانی کوتاه بود. از این جهت، ماهیت اعتراضات و شکل بروز آنها در این کشورها شباهت زیادی به هم داشتند، چرا که موجب تسری آن شد و در عین حال، تفاوت‌های قابل توجهی در چگونگی و ماهیت حرکات اعتراضی، شیوه‌ی بروز، شرایط پیرامونی و نیز چگونگی واکنش و برخورد با آن وجود داشت؛

1 - Responsibility to protect

زیرا این حرکت‌ها با وجود تسری از یک کشور به کشورهای دیگر دارای دستاوردهای مشابهی نبود و یا مسیرهای متفاوتی برای رسیدن به هدف پیموده شده است.

بخش اصلی این تفاوت‌ها ناشی از بستر سیاسی-اجتماعی موجود در هر یک از این کشورها بود. این جنبش‌ها از تونس شروع شد، به مصر سرایت کرد، لیبی را فرا گرفت و در این سه کشور باعث تغییر نظام سیاسی و سرنگونی دیکتاتورهای عربی شد و یا به عبارتی، به سقوط انجامید، ولی همین شورش‌ها و اعتراضات مردمی در کشورهای دیگری هم‌چون بحرین، یمن تاکنون به نتایجی که گروه اول دست یافته‌اند، نرسیده و هم‌چنین اگر این جریان‌ها را به‌عنوان یک فرایند در نظر گرفته شود، در تونس و مصر بسیار سریع‌تر از لیبی به ثمر نشست، ولی در مورد بحرین که وضعیتی متفاوت از آنها دارد، هنوز به پیروزی نرسیده است.

باید اذعان نمود که هویت هر ملت، موضوعی در قلمرو جغرافیای سیاسی و نیز مربوط به چگونگی پیدایش و بقای آن است، بدیهی است که احساس تعلق افراد به جامعه و محیط جغرافیایی ویژه، «هویتی ویژه» به فرد و جامعه‌ی پیرامون وی می‌دهد. بنابراین، ملت همیشه عنصری هویت‌بخش بوده است؛ بر این اساس، دین و زبان، از عناصر هویتی ملت‌ها برشمرده می‌شوند. عده‌ای عقیده دارند که ملت و هویت ملی، برساخته‌ی روایت‌های سازه‌انگازانه است که در آن، ملت‌ها با به یاد آوردن خاطرات تداوم می‌یابند و درک آنها از هویتشان، بر اساس روایت‌هایی ساخته می‌شود که به‌وسیله‌ی خاطره برانگیخته می‌شوند. از منظر هویتی، ارتباط مذهب و سیاست در خاورمیانه، بیش از دیگر نقاط مشاهده می‌شود و یکی از مهم‌ترین عوامل سازنده‌ی سیاست‌های داخلی و خارجی در این منطقه، هویت دینی است. به عبارت دیگر، جدایی دین از دولت، آن چنان که در غرب نمودار شد، در خاورمیانه رخ نداد و بسیاری از حاکمان منطقه، داعیه‌ی رهبری دینی دارند. در نتیجه، بدون در نظر گرفتن مذهب، درک روندهای سیاسی و اجتماعی این منطقه ممکن نیست. (امیرعبدالهیان، ۱۳۹۰: ۱۳۷)

در این بخش از نوشتار با مطالعه‌ی موردی بحرین در پی پاسخ‌گویی به این سؤال مهم هستیم که چرا بیداری اسلامی در بحرین به سقوط نینجامید؟ و این‌که وضعیت و شرایط کشور

بحرین در مقایسه با سایر کشورهای عربی که در آنها بیداری به سقوط انجامید، در چه موقعیتی قرار دارد؟ و در پایان به این سؤال پرداخته می‌شود که آیا بیداری اسلامی در بحرین به سقوط می‌انجامد یا خیر؟ برای پاسخ‌گویی به این سؤالات با توجه به مباحث مطرح شده که در آن به عوامل داخلی و خارجی بیداری و سقوط در کشورهای اسلامی پرداخته شد، به بررسی این عوامل در مورد بحرین و در مقایسه با این کشورها می‌پردازیم.

بحرین با وسعت ۶۷۸ کیلومتر مربع کوچک‌ترین کشور حوزه‌ی خلیج فارس محسوب می‌شود (دایره‌المعارف اسلامی، شماره‌ی ۳۵۳۴) طبق آمار سال ۲۰۰۸ جمعیت بحرین برابر یک میلیون و صد و بیست و شش هزار و دویست و شصت و هفت نفر بوده است که از این تعداد ۵۱/۱۶ درصد اتباع خارجی و ۴۸/۸۴ درصد شهروند بحرینی می‌باشند. اسلام دین رسمی این کشور است، ولی با وجود این جمعیت مسلمان آن ۸۱/۲ درصد است. ۹ درصد مسیحی دارد و ۹/۸ درصد سایر ادیان؛ قابل یادآوری است که ۷۰ درصد از جمعیت مسلمان بحرین، شیعه و ۳۰ درصد از اهل سنت‌اند. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲: ۱۳۸۸) در واقع، بحرین از دیرباز، به لحاظ موقعیت راهبردی و قرارگرفتن در آب‌های خلیج فارس، اهمیت بسیاری داشته و همواره، محل تردد کشتی‌های خارجی بوده است. برخی دلایل اهمیت آن عبارتند از: راه مهم ارتباطی بین اروپا و هند (به‌ویژه در دوران استعمار انگلستان)، وجود پایگاه‌های نظامی خارجی در آن (قبل و بعد از جدایی از ایران)، وجود ناوگان پنجم دریایی آمریکا و مرکز مالی - بانکی منطقه. (امیرعبدالهیان، ۱۳۹۰: ۱۴۸)

بحرین در رابطه با تحولات اخیر خاورمیانه پس از موفقیت انقلاب تونس و مصر و برکناری زین‌العابدین بن علی و حسنی مبارک، شاهد موج اعتراضات مردمی شد. دولت بحرین در شرایطی با اعتراضات مردمی روبرو شد که مردم این کشور با الهام از مردم تونس و مصر و درک این مهم که خودکامه‌ترین دیکتاتورها نیز در مقابل اراده‌ی مردم گردن می‌نهند، از روزهای یکشنبه و دوشنبه مصادف با ۱۴ و ۱۵ فوریه به خیابان‌ها آمدند و میدان لؤلؤ شهر منامه را به‌عنوان مکان تجمع خود برگزیدند. این حرکات از سوی ملت بحرین نشانه‌ی بیداری

و نیز نارضایتی آنها بود، هرچند سابقه‌ی این حرکات و نارضایتی ملت بحرین به سال‌ها پیش برمی‌گشت. جنبش‌های مردمی بحرین دقیقاً از زمانی آغاز شد که استعمار انگلستان رسماً در سال ۱۸۹۲م سلطه‌ی کامل خود را بر این سرزمین برقرار ساخت و این زمانی بود که نخستین شورش و قیام مردم بحرین در سال ۱۸۹۵ بر ضد شیخ‌عیسی بن علی رخ داد. بر این اساس، اعتراضات مردمی بحرین سابقه‌ای چندین ساله دارد، ولی مهم‌تر از همه این است که دلایل نارضایتی ملت بحرین چه بود؟

هر پدیده‌ای به‌عنوان متغیر می‌تواند علل و عوامل متعددی داشته باشد. جنبش‌های سیاسی اجتماعی بحرین نیز از این قاعده مستثنا نیستند. به نظر می‌رسد این جنبش‌ها دارای مجموعه‌ای از علت‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشند که برای روشن‌شدن موضوع، وضعیت کشور بحرین را به لحاظ ساختارهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نیز نظامی را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) نظام سیاسی

در مورد نظام سیاسی بحرین می‌توان گفت از زمانی که ال‌خلیفه در سال ۱۸۸۳ بر بحرین حاکم شدند، تاریخ سیاسی بحرین دوران تازه‌ای را آغاز کرد؛ دورانی همراه با فقدان آزادی سیاسی و بسته بودن فضای سیاسی جامعه که از همان آغاز موجبات اعتراضات و ناآرامی‌های مردمی را فراهم نمود که در جریان بیداری کشورهای اسلامی، جان تازه‌ای گرفت. ریشه‌ی همه‌ی این عوامل یک مشکل ساختاری بود، بدین ترتیب، در حالی که دولت و حکومت بحرین، دارای یک فرهنگ قبیله‌ای^۱ و شیخ‌سالاری است، بیش‌تر مردم بحرین دارای فرهنگ شهرنشینی مدرن و نوخواه هستند. (مجتهدزاده، ۱۳۷۵) همین امر باعث بحران مشروعیت در ساختار حکومتی بحرین شده است.

شورای اداری از سال ۱۹۵۶ بعد از شیخ و حاکم بحرین، به‌عنوان دستگاه اجرایی کشور عهده‌دار انجام امور بوده است که در سال ۱۹۷۱، این شورا به شورای وزیران تغییر نام یافت و

1 - Tribal culture

رئیس شورا نیز به نخست وزیر تبدیل شد. در طول این سال‌ها تا حال حاضر، شیخ خلیفه بن سلمان آل خلیفه که عموی پادشاه بحرین نیز می‌باشد، همواره نخست وزیر بحرین بوده است. امیر کنونی بحرین که پس از مرگ پدرش در سال ۱۹۹۹ به قدرت رسید، نوید تغییرات سیاسی را در کشور داد که یکی از آنها ترمیم کابینه بود. البته یکبار هم در سال ۱۹۹۵ توسط پدرش در کابینه اصلاحاتی صورت گرفت که به تغییر ۶ وزیر انجامید. علاوه بر نخست وزیر سایر پست‌های کلیدی شورای وزیران نیز در قبضه‌ی کامل خاندان آل خلیفه است و در تمام وزارتخانه‌ها خاندان پادشاه بحرین شاغل‌اند. از نظر مذهبی نیز برای بیش‌تر وزارتخانه‌ها افراد سنی مذهب منتصب می‌شوند. این در حالی است که سیستم پادشاهی بحرین موروثی است و پادشاه طبق قانون اساسی جدید دارای قدرت مطلق در تمامی امور می‌باشد. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۴۹: ۱۳۸۰) پادشاه کنونی بحرین شیخ حمد بن عیسی آل خلیفه در سال ۲۰۰۲ نظام سیاسی بحرین را از امیرنشین به پادشاهی بحرین^۱ تغییر داده است.

ب) اقتصاد

درمورد وضعیت اقتصادی بحرین و ملت بحرین می‌توان گفت یکی از مهم‌ترین عوامل نارضایتی در بحرین که از بارزترین این دلایل فقر و بیکاری بود. بحرین بر خلاف سایر کشورهای نفتی حوزه‌ی خلیج فارس دارای ذخایر نفتی گسترده نیست. (به‌جز نفت اهدایی عربستان به این کشور) و نفت اندک کشور بحرین در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ تمام شد. کمک‌های مالی سایر کشورها به‌ویژه عربستان نیز به خاندان حاکم تعلق می‌گیرد. بنابراین، مردم بحرین در وضعیت اقتصادی مطلوبی به‌سر نمی‌برند. با این تفاسیر، نرخ بالای بیکاری در بحرین نیز از دیگر عوامل اقتصادی است که موجب نارضایتی مردم شده که دو دلیل عمده دارد:

(۱) پایین بودن سطح اشتغال‌زایی؛

(۲) حضور گسترده‌ی کارگران خارجی ارزان قیمت در بحرین. (بحرانی، ۱۱۰: ۱۳۸۱)

این شرایط نامطلوب اقتصادی بحرین در حالی است که این کشور یک منطقه‌ی بالقوه‌ی اقتصادی و دارای مزایای فراوان برای جذب سرمایه‌ی خارجی می‌باشد. موقعیت خاص بازرگانی، صنایع آلومینیوم و صنایع نفتی و پتروشیمی (از بزرگ‌ترین تصفیه‌خانه‌های نفت جهان در بحرین واقع شده است) و دیگر فرآورده‌های نفتی، مهم‌ترین سهم را در درآمد ناشی از صادرات بحرین دارد. این کشور هم‌چنین یکی از مهم‌ترین مراکز ارتباطی، مخابراتی و بانکی در منطقه است. (Koshki and Zamanpour, 2011: 161).

ج) فرهنگ و جامعه

کشور بحرین از نظر اجتماعی به‌گونه‌ای است که در آن شرایط برای یک زندگی غربی فراهم است. امروزه آموزش در سطح بحرین از سطح بالایی برخوردار است و مردم همگام با کسب الگوهای زندگی غربی در حفظ فرهنگ خود نیز کوشا هستند. بحرین به علت موقعیت مناسب جهانگردی و توریستی مثل هتل‌ها، وسایل سرگرمی و تفریحی و آزادی رفت و آمد و تسهیلات فراوان در اعطای روادید و تشریفات گمرکی، میزبان سفرهای زیاد خارجیان شده است که بی‌تأثیر بر فرهنگ مردم بحرین و تحول در جامعه‌ی بحرین نبوده است، به‌صورتی‌که مدرنیزاسیون^۱ در بحرین به وفور قابل مشاهده است. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۳۰: ۱۳۸۸) اشتغال جمع زیادی از مردم بحرین به صید مروارید، نیز موجب افزایش تماس با خارجیان شده است. ارتباط گسترده‌ی جامعه‌ی بحرین با جوامع خارجی موجب بافت اجتماعی جدیدی در بحرین شده است که با سایر کشورهای حوزه‌ی خلیج فارس که هنوز هم تاحدود زیادی پای‌بند به سنت‌های قبیله‌ای می‌باشند، متفاوت است.

از نظر اجتماعی مهم‌ترین معضل در بحرین تبعیض موجود در جامعه‌ی بحرین است. از یک طرف، تبعیض میان خاندان آل‌خلیفه و نزدیکان آنها با سایر طبقات و از طرف دیگر، تبعیض گسترده‌ی مذهبی بین شیعه و سنی. در بحرین دو دنیای متفاوت وجود دارد: یکی دنیای ثروتمند خانواده‌ی حاکم، دیپلمات‌ها و صاحبان شرکت‌ها و بانک‌های خارجی و

1 - Modernization

دیگری، دنیای فقیری که شامل مردم در محله‌ها و شهرهای فقیر می‌شود. اعضای خانواده‌ی آل‌خلیفه همواره در همه‌ی امور مقدم بر سایرین هستند و به‌هیچ‌وجه در جامعه‌ی بحرین شایسته‌سالاری معنا ندارد. هم‌چنین تبعیض دیگر در جامعه‌ی بحرین تبعیض علیه شیعیان بحرینی است که همواره مورد سوءظن و رفتار تبعیض‌آمیز خاندان حاکم بوده‌اند (بحرانی، ۱۰۷: ۱۳۸۱) و از مهم‌ترین عوامل نارضایتی شیعیان به‌عنوان اکثریت جامعه‌ی بحرین تلقی می‌گردد.

(د) سیاست خارجی و وضعیت نظامی - امنیتی

بحرین در عرصه‌ی سیاست خارجی و نیز از نظر نظامی و امنیتی، کشوری منفعل بوده و همین امر موجب نفوذ^۱ و دخالت کشورهای خارجی در بحرین شده است. در این راستا، بیش‌ترین نفوذ در بحرین چه به لحاظ سیاسی و چه نظامی از سوی عربستان سعودی می‌باشد. حکومت عربستان سعودی اگرچه یکی از حکومت‌های هویتی منطقه‌ی خاورمیانه است، اما سیاست خارجی آن کشور تحت تأثیر جریان‌ات و تحولاتی است که در سطح منطقه‌ای، بین‌المللی و حتی داخلی، امنیت آن کشور را تحت تأثیر قرار می‌دهند. (عطایی و منصور، مقدم، ۱۳۹۲: ۱۶۶) حکومت آل‌خلیفه مهم‌ترین شریک عربستان سعودی در میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بوده است. این شراکت راهبردی حاصل نیازی دوجانبه است. در یک سو، آل‌خلیفه برای حکومت خود نیازمند حمایت‌های عربستان بوده و هست و در مقابل آل‌سعود برای ثبات در عربستان نیازمند استمرار حکومت آل‌خلیفه و در حاشیه نگاه‌داشتن شیعیان در بحرین می‌باشند.

از یک سو، برقراری دموکراسی و تحولات دموکراتیک در بحرین، احتمالاً جهت‌گیری‌های هماهنگ و هم‌سوی این کشور را با کشورهای عربی و شراکت راهبردی این کشور با عربستان را تغییر خواهد داد؛ زیرا بسیار بعید است که دولت بحرین از طریق فرایندی دموکراتیک به قدرت برسد، شریکی راهبردی برای عربستان باشد. از سوی دیگر، احتمال همگرایی و هم‌سویی گسترده‌ی چنین دولتی با ایران بسیار زیاد می‌شود، به‌خصوص آن‌که بسیاری از گروه‌های سیاسی فعال در بحرین از هویت مذهبی و شیعی پررنگی برخوردارند.

تمام تلاش عربستان با توجه به اولویت‌های سیاست خارجی این کشور در رهبری جهان عرب و حفظ پیشتازی خود در صادرات نفت همواره معطوف به حفظ هارمونی^۱ قابل اتکا در سیاست‌های تعارض‌آمیز خود در قبال جهان عرب و غرب بوده است. (مظاهری، ۱۳۹۰) با توجه با این تفاسیر، بحرین برای عربستان به‌عنوان فضای حیاتی^۲ مطرح است؛ بنابراین، سعودی‌ها بیش‌تر از نظر اقتصادی با بحرین همکاری می‌کنند و از این طریق، خواهان اعمال نفوذ بر حکام بحرین هستند که تا حدود زیادی نیز موفق عمل کرده‌اند. برای مثال، با پایان یافتن ذخایر نفتی بحرین، عربستان با اعطای روزانه ۱۰۰ هزار بشکه نفت به بحرین پیوند دوستی همراه با نفوذ گسترده‌ی خود را در بحرین حفظ کرده است (بحرانی، ۱۴۵: ۱۳۸۱) و در همین راستا، پس از فروکش کردن بحران ۱۹۹۴ بحرین، عربستان چاه‌های نفت ابوسقفه را به‌طور کامل به بحرین واگذار کرد که هم‌اکنون بحرین روزانه ۱۴۰ هزار بشکه نفت از این چاه‌ها استخراج و صادر می‌کند. علاوه بر این سعودی‌ها در موارد متعدد به همکاری نظامی با بحرین اقدام نموده‌اند. برای مثال، در درگیری‌های داخلی ماه دسامبر ۱۹۹۵، عربستان با اعزام نیروهای نظامی و هلی‌کوپترهای خود به داخل کشور بحرین، حمایت خود را از این کشور اعلام داشت. (بحرانی، ۱۴۵: ۱۳۸۱) در تازه‌ترین اقدام نیز نیروهای عربستانی برای سرکوب جنبش بیداری ملت بحرین وارد این کشور شدند. در این اقدام، عربستان حاکمیت و استقلال کشور بحرین را زیر سؤال برده و موجبات نارضایتی‌های گسترده‌ی مردم بحرین را فراهم نمود.

هم‌چنین بحرین برای حفظ امنیت خود از آنجا که به لحاظ امنیتی و دفاعی - نظامی کشوری ضعیف است، مجبور به انعقاد پیمان‌های نظامی با قدرت‌های بزرگ شده است که از مهم‌ترین آنها پیمان نظامی با آمریکا و اعطای پایگاه نظامی الجفیر در سال ۱۹۷۱ به این کشور است. این پایگاه در سال ۱۹۳۵ توسط انگلیسی‌ها احداث شد و پس از خروج آنها در سال ۱۹۷۱ در اختیار آمریکا قرار گرفت. علاوه بر این، آمریکا دو پایگاه نظامی دیگر با نام‌های المحرق و

1 - Harmony

2 - Criticalspace

الهمله در بحرین دارد که در اختیار نیروهای واکنش سریع آمریکاست و به‌خاطر وجود این پایگاه‌ها هزاران مستشار و سرباز آمریکایی با خانواده‌های‌شان در بحرین زندگی می‌کنند. (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۲۰: ۱۳۸۸) به‌نظر می‌رسد آل‌خلیفه به‌دلیل بحران مشروعیتی که داشته، با انعقاد این پیمان‌ها علاوه بر بالابردن قدرت دفاعی و امنیتی خود در صدد کسب مشروعیت خارجی به‌ویژه از سوی قدرت‌های بزرگ جهانی نظیر آمریکا بوده است.

موانع سقوط در بحرین

با بررسی وضعیت کشور بحرین به این نتیجه می‌رسیم که هر کدام از عوامل سیاسی، فرهنگی-اجتماعی، اقتصادی، سیاست خارجی و نظامی-امنیتی در نارضایتی مردم نقش داشته است چرا که نظام آل‌خلیفه در این موارد تا حدود زیادی نتوانسته است موفق عمل کند. همه این شرایط دست به دست هم داد تا بحرین نیز مثل سایر کشورهای عربی شاهد اعتراضات و آشوب‌هایی علیه حکومت دیکتاتور و ناکارآمد آل‌خلیفه باشد. معترضان بحرینی در وهله‌ی نخست خواهان استحقاق حقوق اجتماعی خود و اصلاحات سیاسی در بحرین بودند، ولی با گذشت مدت زیادی از این حرکت‌های اعتراضی، جنبش اعتراضی ملت بحرین به ثمر نشست و یا به عبارتی، به سقوط و تغییر نظام نینجامید و نیز راه بحرین برای رسیدن به این هدف نسبت به تونس، مصر و لیبی طولانی‌تر شده است که در این بخش از نوشتار به چرایی این مسأله پرداخته می‌شود. در بحرین تاکنون عوامل متعددی مانع از به ثمر نشستن حرکت‌های مردمی شده است، از جمله:

- ۱) سرکوب شدید مردم توسط نیروهای نظامی آل‌خلیفه؛
- ۲) ورود نیروهای نظامی عربستان به بحرین و سرکوب معترضان؛
- ۳) عدم حمایت قاطع کشورهای غربی و قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی از حرکت‌های مردمی بحرین؛
- ۴) عدم اقدامات و تصمیمات قاطع از سوی سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی به‌ویژه سازمان ملل متحد در حمایت از مردم بحرین؛

۵) تفاوت‌های خاص جنبش بیداری مردم بحرین با سایر جنبش‌های مردمی عرب که آن را به موردی خاص تبدیل کرده است.

واکنش حکومت آل خلیفه به اعتراضات مردمی چیزی جز سرکوب شدید مردم نبوده است. در ساعت ۴ بامداد روز پنج‌شنبه ۱۸ فوریه‌ی ۲۰۱۱، نیروهای مردمی بحرین مورد حمله‌ی شدید ارتش و نیروهای امنیتی قرار گرفتند و تعداد زیادی از مردم زخمی و کشته شدند؛ با این حال، وزیر بهداشت بحرین (فیصل یعقوب الحمر) طی دستوری اکید هرگونه کمک و خدمات‌رسانی به مجروحان را توسط بیمارستان‌های بحرین را ممنوع اعلام کرد. علاوه بر این، حکومت بحرین طی ماه‌های اخیر اقدام به دستگیری و بازداشت و محاکمه‌ی فعالان سیاسی نموده است و مانع از فعالیت نهادها و سازمان‌های حقوق بشری شده و اعلام نموده است که این افراد و نهادها خواهان تغییر نظام بوده‌اند و از این طریق، در صدد توجیه اقدامات خود بر می‌آیند. (غیثی، ۱۳۹۰)

سرکوب شدید از سوی حکومت بحرین، جریان اعتراضات مردمی را با دشواری‌های زیادی روبرو کرد. علاوه بر سرکوب خیابانی معترضان، دولت بحرین در بخش رسانه‌ها و اطلاع‌رسانی نیز بسیار سرکوب‌گرانه عمل نمود. حکومت بحرین در این رابطه به سانسور شدید رسانه‌های داخلی پرداخت و نیز بی‌توجهی مغرضانه‌ی رسانه‌های عربی و غربی به حرکت‌های مردمی بحرین (فضلی، ۲۲۳: ۱۳۹۰) در این زمینه بر مشکلات افزوده که این نحوه‌ی عملکرد، کاملاً متفاوت از عملکرد این رسانه‌ها در قبال جنبش‌های مردمی تونس، مصر و لیبی بوده است. برای مثال، شبکه‌ی الجزیره به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شبکه‌های عرب، با وجود این که به‌طور کامل تحت سلطه و نفوذ عربستان نیست، ولی در مورد بحرین هرگز از خطوط تعیین‌شده از سوی ریاض فراتر نمی‌رود، و بسیار جهت‌دار به مسأله‌ی بحرین می‌پردازد.

علاوه بر سرکوب نیروهای حکومتی بحرین ما شاهد حضور نیروهای عربستانی نیز در بحرین هستیم. عربستان با سه هدف عمده برای سرکوب حرکت‌های مردمی بحرین به این کشور نیروی نظامی فرستاده است:

۱) حفظ ثبات منطقه و جلوگیری از اشاعه‌ی این بی‌ثباتی و حرکت‌های مردمی به داخل عربستان؛

۲) برای این‌که بتواند ضمن حفظ روابط راهبردی با غرب نقش فعال‌تری در منطقه ایفا کند؛

۳) جلوگیری از نفوذ احتمالی ایران بر اکثریت شیعه‌ی بحرین.

دخالت عربستان در بحرین یکی از مهم‌ترین عواملی است که مانع از به ثمر نشستن بیداری اسلامی کشور بحرین گردیده است. عربستان دخالت نظامی خود را در بحرین بر اساس منشور شورای همکاری خلیج فارس^۱ توجیه می‌کند. طبق منشور این شورا اگر یکی از کشورهای عضو مورد حمله‌ی خارجی قرار بگیرد، سایر اعضا برای حمایت از آن کشور به نیروی نظامی متوسل می‌شوند، ولی در مورد بحرین حمله یا تهدید خارجی صورت نگرفته است و تنها توجیه عربستان و امارات تهدید خارجی از جانب ایران می‌باشد.

عامل دیگری که در مورد جنبش‌های بحرین استثناست این‌که عدم حمایت کشورهای غربی و قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا و اروپا است. آمریکا و اروپا در لیبی مشغول شده بودند و علاوه بر مسائل مصر و منطقه، همزمان مسائل دیگری از جمله حضورشان در عراق و نیز مسائل افغانستان در صدر اولویت‌های آنها قرار دارد؛ از این رو، برای جلوگیری از ناخشنودی بیش‌تر متحدان عرب خود، با اقدامات عربستان و دولت بحرین هیچ مخالفتی نمی‌کنند (فضلی، ۲۲۲: ۱۳۹۰) تا نه تنها منافع‌شان به‌ویژه در رابطه با تأمین انرژی در شرایط بحران کنونی نظام سرمایه‌داری، به‌راحتی حفظ شود، بلکه ثبات در بحرین نیز با پابرجایی نظام آل‌خلیفه تأمین شود، چرا که ثبات در بحرین نیز با توجه به پیمان‌های نظامی آمریکا با بحرین، در جهت منافع نظامی آمریکا در منطقه است و علاوه بر این، برداشت بازیگران منطقه‌ای در مورد ناآرامی‌های بحرین که حکومت این کشور را قدرتمندتر از معترضان می‌دانند نیز در این راستا مؤثر بوده است. (حافظیان، ۲۱: ۱۳۹۰)

این نحوه عملکرد قدرت‌های بزرگ نیز کاملاً متفاوت از عملکرد آنها در قبال تونس، مصر و لیبی است. برای مثال، اتحادیه‌ی اروپا از حرکت‌های مردمی تونس، مصر و لیبی حمایت کرد و از حاکمان خواست به خواسته‌های مردم احترام بگذارند و آنها را عملی کنند و همین‌طور آمریکا از جنبش‌های بحرین حمایت نمی‌کند، زیرا منافع آمریکا در بحرین با حفظ ال‌خلیفه تأمین می‌شود، ولی در مورد لیبی از آنجا که ماندن قذافی تأثیری در منافع راهبردی آمریکا نداشت و هم‌چنین منبع حمایتی برای قذافی نمانده بود (بر خلاف آل‌خلیفه در بحرین که به‌شدت مورد حمایت عربستان و امارات است) با هماهنگ کردن کشورهای اروپایی، در قالب شورای نظامی ناتو به لیبی حمله کرد تا «قدرت همکاری دموکراتیک» (Choi, 2003: 142) را در راستای برقراری صلح و امنیت بین‌المللی به‌کار گیرد. در حالی که توجه جامعه‌ی بین‌المللی به‌ویژه قدرت‌های بزرگ به لیبی متمرکز شده بود، سرکوب خشونت‌آمیز علیه تظاهرات‌کنندگان در کشور بحرین به‌خوبی ممکن بود به‌عنوان تهدیدی بزرگ برای منطقه مطرح شود. (http://www.1913intel.com/2011/03/23) بنابراین، یک اقدام فوری برای ایجاد فضای اعتماد و جلوگیری از تنش‌های منطقه‌ای، بسیار ضروری می‌نمود، چرا که در روزهای آینده احتمال آن زیاد است که مقاومت بحرین به‌صورتی عمیق‌تر درآید و جوانان مبارز بیش از پیش بر خواسته‌های خود پافشاری کنند. (http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011)

از دیگر عوامل به طول انجامیدن حرکت‌های مردمی بحرین، عدم اقدامات قاطع از سوی سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی بود. در مورد لیبی حمایت‌های گسترده سازمان ملل متحد از مردم مشاهده گردید (رک: به صفحه‌ی ۹ همین نوشتار ولی در مورد سرکوب مردم بحرین موضع‌گیری قاطعی اتخاذ نکرد. فقط دبیرکل سازمان ملل (Ban Ki-moon) در یک مورد، خطاب به رهبران بحرین نگرانی‌های خود را از گزارشات‌رسیده از بحرین ابراز کرد و اعلام نمود: «ما اعمال زور علیه اعتراضات مسالمت‌آمیز مردمی را در هر نقطه‌ای از دنیا محکوم می‌کنیم» (غیثی، ۱۳۹۰) در هر صورت، از سازمان ملل متحد و شورای امنیت^۱ این سازمان

به‌عنوان بزرگ‌ترین حامی بین‌المللی صلح و امنیت در جهان انتظار می‌رفت تا در مورد اعتراضات مردمی بحرین که با سرکوب شدید نیروهای نظامی حکومت بحرین و عربستان سعودی روبرو است و به بحرانی بزرگ در منطقه تبدیل شده است، توجه بیش‌تری کرده و تصمیمات قاطع‌تری اتخاذ کند.

در مورد حرکت‌های مردمی بحرین نیز باید به شرایط و ویژگی‌های خاص آن توجه کرد، چرا که موجب تفاوت آن با سایر حرکت‌های مردمی منطقه شد و در نتیجه، مسیری متفاوت برای رسیدن به هدف طی کرد. از جمله عمده‌ترین ویژگی‌های خاص جنبش مردمی بحرین عبارتند از:

(۱) **یک‌دست نبودن معترضان بحرینی:** با توجه به جامعه‌ی بحرین که متشکل از مردمی با قومیت‌ها و مذاهب مختلف است، این جنبش‌ها و حرکات نیز با توجه به ویژگی مردمی بودن آن، شامل همه‌ی این مردم می‌شد که در این صورت ایجاد شکاف و اختلاف در آن با سهولت بیش‌تری نسبت به جوامع یک‌دست تونس و مصر صورت می‌گرفت؛ هم‌چنان‌که حکومت آل‌خلیفه نیز از این مجرا نهایت استفاده را برد. پس چیزی جز وفاق و وحدت مردم بحرین و ثبات آنها در رسیدن به هدف، در این مورد خاص کارساز نیست.

(۲) **مشخص بودن احزاب و گروه‌های بحرینی مخالف حکومت:** انقلاب تونس، مصر و لیبی بدون رهبری خاص صورت گرفت تا آنجا که انقلاب تونس را انقلاب بدون سر نامیدند؛ هرچند گروه‌ها و احزاب شاخصی در این حرکت‌ها دخیل بودند، ولی به‌هیچ‌وجه نمی‌خواستند عامل محرک مردم شناخته شوند تا از این جهت، اولاً بر حساسیت دیگران نسبت به خود بکاهند و ثانیاً در صورت شناخته شدن آنها به‌عنوان رهبر جنبش، با کوچک‌ترین بازداشت و یا تبعید و زندانی شدن احتمال اختلال در روند جنبش مردمی زیاد می‌شد و ثالثاً از بروز اختلاف، شقاق یا چند دستگی در حرکت‌های مردمی جلوگیری شود، ولی در بحرین از همان آغاز مشخص بود که چه احزاب و

گروه‌هایی در ورای مردم قرار دارند تا آنجا که در طرح موسوم به «گفتگوهای ملی»^۱ که برای تنش‌زدایی بین حکومت آل‌خلیفه و مخالفان برگزار شد (<http://www.tebyan.net>), جمعیت الوفاق بحرین و حزب وعد به‌عنوان مخالفان دولت، به رایزنی با حکومت پرداختند که در نهایت نیز این گفتگوها به نتیجه‌ای نرسید و از سوی همین مخالفان تحریم شد. (<http://www.Islamtimes.org>)

نتیجه‌گیری

بی‌شک تحولات اخیر خاورمیانه یکی از مهم‌ترین تحولات تاریخ را رقم زده است. خاورمیانه سال‌هاست که بنا به دلایل زیادی پذیرش تغییراتی گسترده بوده که در تحولات اخیر زایمانی بزرگ در این منطقه مشاهده گردیده است؛ زایمانی که همه انتظار پا گرفتن فرزندی خلف را از آن دارند. سرازیری مردم خشمگین در خیابان‌ها که از تونس آغاز شد و پس از پشت سر گذاشتن مصر و لیبی، هنوز نیز در کشورهای منطقه ادامه دارد، گویای این است که رژیم‌های اقتدارگرا در همه‌ی زمینه‌ها با شکست فاحش و انکارناشدنی روبرو شده‌اند. ساختار حاکم و نخبگان این کشورها در زمینه‌ی ایجاد رفاه، گسترش آموزش و پرورش، تساهل اجتماعی و برابری فردی، بسیار ناکارآمد عمل کرده‌اند و در سایه‌ی تمرکز هرچه بیش‌تر قدرت و تضعیف مداوم جامعه به بی‌ثباتی دامن زده‌اند. مردم در خاورمیانه‌ی عربی به خیابان‌ها ریخته‌اند، چرا که نخبگان حاکم را در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، سخت ناکارآمد یافته‌اند. این تحولات گسترده که از آن تحت عنوان بیداری اسلامی یاد می‌شود، حاصل همیاری عوامل گسترده‌ای است که در این نوشتار به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم و جز به جز مورد بررسی قرار گرفت و نیز به این موضوع مهم پرداخته شد که ختم شدن بیداری اسلامی به‌وجود آمده در کشورهای عربی به هدف و یا به عبارتی، تبدیل شدن بیداری اسلامی به سقوط، نیازمند شرایط و مقتضیات خاصی است که با توجه به بررسی سه کشور تونس، مصر و لیبی به‌عنوان کشورهای پیروز در جدال با استبداد و مقایسه‌ی آنها با کشورهای درگیر در این جدال بزرگ مثل بحرین و یمن این نتیجه حاصل شد که ضمن شباهت‌های زیاد این کشورها که

موجب تسری بیداری و حرکات مردمی ناشی از آن شده است، تفاوت‌های مهمی نیز وجود دارد که موجب حصول نتایج گوناگون و نیز مسیرهای مختلف در جهت رسیدن به هدف شده است. سپس بحرین به‌عنوان مطالعه‌ی موردی بررسی گردید و مشخص شد بحرین بنا به شرایط خاص به‌عنوان موردی مطرح است که بسیار با سایرین متفاوت است. آنچه بحرین را به‌عنوان موردی خاص در بیداری اسلامی کشورهای عربی مطرح می‌کند، گذشته از شرایط خاص بیداری اسلامی این کشور و جنبش‌های مردمی ناشی از آن و موقعیت ویژه‌ی حکومت استبدادی این کشور، رفتارهای دوگانه‌ای است که اصولاً از سوی دولت‌های همسایه، رسانه‌ها و نیز بازیگران مهم بین‌المللی به‌ویژه قدرت‌های بزرگ، سازمان‌ها و مجامع بین‌المللی بروز کرده است که همه‌ی این عوامل نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند و نهایتاً مشخص شد بحرین برای رسیدن به هدف نسبت به سایر کشورهای عربی ناچار به طی نمودن مسیری متفاوت و قطعاً دشوارتری است. در پایان در رابطه با بحرین می‌توان گفت که اگرچه حکام بحرین (ال‌خلیفه) به‌شدت در برابر خواست مردم مقاومت کرده و در این مورد، از نیروهای نظامی و حمایت‌های دیپلماتیک کشورهای دیگر به‌ویژه عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی نیز استفاده می‌کنند و دست به دامان قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا و اروپا شده‌اند، ولی باید در نظر داشت که با توجه به فرسایشی شدن این اختلافات با گذر زمان احتمال سقوط ال‌خلیفه بیش‌تر می‌شود و به‌نظر می‌رسد در این شرایط اگر هم توافقی بین مردم بحرین و حکومت ال‌خلیفه رخ دهد، مطمئناً از سر اضطرار خواهد بود نه رضایت و یقیناً موقت می‌باشد، آن‌چنان که مردم بحرین در فرصت‌های بعدی کار را یکسره خواهند کرد و به سمت خواسته‌های خود گام خواهند برداشت، چرا که تاریخ، نشان داده است که یک ملت را می‌توان تحدید کرد، ولی هرگز نمی‌توان تحقیر کرد.

منابع

فارسی

- ۱- ابوطالبی، فرنوش، (۱۳۹۰)، «بررسی نقش جامعه مدنی در تحولات اخیر خاورمیانه»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ۲- احمدی، حمید، (۱۳۹۰)، «بررسی رفتار سیاسی اخوان المسلمین در تحولات مصر و تحلیل نقش آفرینی آن در تحولات آتی»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ۳- امامی، محمدعلی، (۱۳۸۵)، «عوامل تأثیرگذار داخلی در خلیج فارس»، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
- ۴- امیر عبداللہیان، حسین (۱۳۹۰)، «ناکامی طرح خاورمیانه بزرگ و خیزش بیداری اسلامی در جهان عرب، مطالعه موردی بحرین»، فصلنامه‌ی مطالعات راهبردی، سال چهاردهم، شماره‌ی دوم، تابستان.
- ۵- انتصار، نادر، (۱۳۹۰)، «تحولات خاورمیانه و سیاست یک بام و دو هوای امریکا»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ۶- بحرانی، مرتضی، (۱۳۸۱)، «جنبش‌های سیاسی - اجتماعی بحرین»، مؤسسه‌ی مطالعات اندیشه‌سازان نور، چاپ اول، تهران.
- ۷- پژوهنده، محمدحسین، (۱۳۸۳)، «بیداری اسلامی مانعی در راه هژمونی آمریکا»، مجله‌ی اندیشه انقلاب اسلامی، ۱۰.
- ۸- پوراسماعیلی، نجمه، (۱۳۹۰)، «تحدیدی اروپا و تحولات مصر: امنیت در سایه دموکراسی یا حفظ وضع موجود»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ۹- ترزیان، پی‌یر، (۱۳۶۷)، «داستان اپک، نشر فراندیش»، چاپ اول، تهران.
- ۱۰- جوکار، مهدی، (۱۳۹۰)، «ریشه‌یابی تحولات اخیر در خاورمیانه»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ۱۱- دایره‌المعارف اسلامی، جلد ۱۱، مقاله شماره‌ی ۴۵۳۴.
- ۱۲- روزنامه شرق، ۱، ۲۲ آبان ۱۳۹۰.
- ۱۳- دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، (۱۳۸۸)، «کتاب سبزه بحرین»، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، تهران.

- ۱۴- دلفروز، مه‌ران و محمدتقی کامروا، (۱۳۸۰)، «*تحلیلی ساختاری از دولت‌های غیردموکراتیک و آزادسازی سیاسی در خاورمیانه*»، نشریه مطالعات خاورمیانه، شماره‌ی ۲۰.
- ۱۵- دهشیار، حسین، (۱۳۹۰)، «*جهان عرب: بنیادهای داخلی و بین‌المللی؛ بی‌ثباتی پر دامنه*»، فصلنامه‌ی اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره‌ی ۲۸۴.
- ۱۶- سالار، محمد، (۱۳۸۳)، «*غرب و بیداری اسلامی*»، مجله‌ی اندیشه انقلاب اسلامی، شماره‌ی ۱۰.
- ۱۷- شیبانی‌فر، محمدحسن، (۱۳۸۳)، «*بیداری اسلامی*»، مجله‌ی اندیشه انقلاب اسلامی، شماره‌ی ۱۰.
- ۱۸- فضلی، محمدصادق، (۱۳۹۰)، «*آمریکا و سعودی در بن‌بست*»، مجله‌ی همشهری دیپلماتیک، شماره‌ی ۵۰.
- ۱۹- قوام، عبدالعلی، (۱۳۸۶)، «*روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها*»، سمت، تهران.
- ۲۰- عطایی، فرهاد و محمد منصوری مقدم، (۱۳۹۲)، «*تبارشناسی سیاست خارجی عربستان سعودی*»، فصلنامه‌ی بین‌المللی روابط خارجی، سال پنجم، شماره‌ی ۱، بهار.
- ۲۱- غیبشی، عبدالعظیم، (۱۳۹۰)، «*اعتراضات مردمی بحرین و آینده شیعیان*»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ۲۲- کاردوست، مهدی، (۱۳۹۰)، «*تحلیلی بر تحولات جدید خاورمیانه و استراتژی آمریکا*»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ۲۳- کریستال، جیل، (۱۳۷۵)، «*اقتدارگرایی و مخالفانش در جهان عرب*»، ترجمه‌ی کوروش نظرنیا، فصلنامه‌ی مطالعات خاورمیانه، سال سوم، شماره‌ی ۱، تهران.
- ۲۴- گریفیتس، مارتین، (۱۳۸۸)، «*آشناسنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*»، ترجمه‌ی علیرضا طیب، نشر نی، تهران.
- ۲۵- لیبسی، رابرت، (۱۳۷۴)، «*سرزمین سلاطین*»، ترجمه‌ی فیروزه خلعتبری، جلد اول، تهران.
- ۲۶- متقی، ابراهیم، (۱۳۹۰)، «*نقش عوامل بیرونی در انقلاب مصر*»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ۲۷- حافظیان، محمدرضا، (۱۳۹۰)، «*تناقضات سیاست خارجی ترکیه*»، همشهری دیپلماتیک، شماره‌ی ۵۰، آبان.
- ۲۸- مجتهدزاده، پیروز، (۱۳۷۵)، «*ریشه‌های داخلی بحران بحرین*»، کیهان، ۵ تیر.
- ۲۹- مشیرزاده، حمیرا، (۱۳۸۸)، «*تحول در روابط بین‌الملل*»، سمت، تهران.
- ۳۰- مطهری، مرتضی، (۱۳۸۹)، «*مدادهای غیبی در زندگی بشر*»، انتشارات صدرا، تهران.
- ۳۱- مظاهری، محمدمهدی، (۱۳۹۰)، «*سیاست خارجی عربستان در تحولات و انقلاب‌های کنونی خاورمیانه*»، مرکز بین‌المللی مطالعات صلح.
- ۳۲- نیکسون، ریچارد، (۱۳۷۱)، «*فرصت را دریابیم*»، ترجمه‌ی حسین وفی‌نژاد، انتشارات طرح نو، تهران.

انگلیسی

- 33- Choi, Ajin. (2003), "*The power of democratic cooperation*", International security, vol.26, No.1, summer.

- 34- David, A.lake. (2007), "*Escape from The state of Nature*", International security, vol.23, No.1, summer.
- 35- Foreign Affairs.org/2004. "*National Security for a new era*", new york: Long man.
- 36- Gary,sick. (2007), "*The Worst of Both World*", foreign policy, january29.
- 37- Herb,michael. (1999), "*All in the family:Absolutism. Revolution and Democracy in the middle east*", State university of new york press.
- 38- John, Lewis Gaddis, (2002)," *setting right a Dangerous World*", The cheronicle rewiw, Vol.48, No.18, January11.
- 39- Koshki Moammad sadegh and Nezampour Maryam, (2011), "*A study The internal chalenges and obstacles of Democracy in the middle east With emphasis on bahrain*", Political and Internationhl scientific and research Quarterly,Vol.2, No.5, Winter.
- 40- Mars, Fisher. (2011), "*In Tunisia Act of one fruit vender unleashes ware of revolution through Arab world*", Washangton post, March 26.
- 41- May, singer and Aaron, (1996), "*Wildawsky. The real World order :zone of peace*", zon of turmoil, Chatam House.
- 42- Morton, A.Kaplan. (1962), "*System and Process in International Politics*", chap.1, New York.
- 43- Security council resolution, No.1970, 2011.
- 44- Security council resolution, No.1973, 2011.
- 45- Went, Alexander. (1994), "*Collective Identity Formation and the International State*" American PoliticalScience Review 88.
- 46- <http://mideast.foreignpolicy.com/posts/2011>.
- 47- <http://www.1913intel.com/2011/03/232>
- 48- <http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=171030>.
- 49- <http://www.Islamtimes.org/vdcbw9bw.rhb5spiu33>.